



## طبقه کارگر تنها انقلاب و تغییر به نفع خود را میخواهد

( مصاحبه تلویزیون پرتو با کورش مدرسی - بخش دوم و پایانی )

تلویزیون پرتو: می گویند جناح خامنه ای لقمه ای برداشته که نمی تواند آن را قورت بدهد. از طرف دیگر جناح مقابل، یعنی اصلاح طلبان، زور انداختن آن را ندارند.

**کورش مدرسی :** ممکن است درست باشد چون به نظر میرسد که با سخنرانی خامنه ای در نماز جمعه این هفته، جناح خامنه ای - احمدی نژاد - سپاه پاسداران پای جنگ در صورت لزوم تا آخر رفته اند. خامنه ای احتمال تجدید انتخابات و قبول

صفحه ۳



## جنبش سبز موسوی در میانه راه

رویدادهای اخیر جامعه ایران مانند هر رویداد اجتماعی دیگری مهر خود را بر صحنه سیاست در ایران کوبید و احزاب و نیروهای سیاسی مختلف را شفاف تر از هر زمانی در معرض قضاوت جامعه و توده کارگر و دیگر مردم زحمتکش و آزادیخواه قرار داد.

کسانی که دست در دست جناح راست و در همکاری بخش بزرگی از اپوزیسیون راست مردم ایران را پای صندوقهای مضحکه انتخابات جمهوری گشاندند، کسانی که در رقابت و جنگ جناحی خود در روز روشن با کلاه برداری بزرگی بر اعتراض مردمی متغیر از جمهوری اسلامی که آزادی میخواهند که

صفحه ۶



## غرب و جمهوری اسلامی:

### فصل جدید از بازی با سرنوشت مردم ایران

تحولات سیاسی در ایران، شکاف عمیق میان جناحهای رژیم و اعتراضات و سرکوب خونین رژیم مجموعه پر برکتی بود که غرب نمیتوانست خواب آنرا هم به خیال خود راه دهد. این بارش نعمت، و بیشتر از آن سیل نعمت از آسمان بود. صحنه تقابل و کشمکشهای میان غرب، چه آمریکا و چه در سطح اروپا، دستخوش تحولات زیادی شده است که بطور مستقیم نه فقط رژیم بلکه از آن مهمتر بر سرنوشت مردم ایران بطور مستقیم موثر واقع خواهد شد. تا سه هفته پیشتر جمهوری اسلامی دست بالا را داشت. دست دراز مذاکره و سازش

مصطفی رشیدی

صفحه ۸

**کدام انقلاب؟ ضد کدام انقلاب؟**  
(در حاشیه بیانیه حزب کمونیست کارگری در مورد انقلاب)

صفحه ۹

منصور حکمت

## کارگران و انقلاب

صفحه ۱۰

بهرام مدرسی

## مسایل اساسی امروز

صفحه ۱۲

**علیه این توحش باید ایستاد!**

صفحه ۱۳

**نشریه حزب کمونیست کارگری حکمتیست**  
هر هفته جمعه ها منتشر می شود  
پرتو را بفایده و به دوستان خود معرفی کنید

**ساعات پخش تلویزیون پرتو**  
۱۵:۳۰ تا ۱۶:۳۰ به وقت تهران  
تکرار برنامه ۲۰:۳۰ تا ۲۱:۳۰ نیمه شب

## زنده باد سوسیالیسم

## کمونیست ها ومبارزین راه " طبقه متوسط "

### ثریا شهابی

التهابهایی پیشا انتخاباتی شش ماه گذشته، تدارکات سیاسی - تشکیلاتی جریانات اسلامی که هریک بنوعی تا خرخره سرشان به حاکمیت وصل بود، برای برگزاری مراسم انتخاب رئیس جمهوردهم، سرانجام سوار بر گرده همیشه خم و چاکرمآب بخش اعظم اپوزیسیون ملی - مذهبی، روز ۲۲ خرداد، به سرانجام رسید. و با سردآوردن احمدی نژاد از صندوقهای رای، جوانه های "دمکراسی اسلامی" به "گل" نشست و این دور از تخصم دستجات ارتجاع حاکم، وارد فاز دیگری شد. پایان انتخابات رئیس جمهور دهم و تولد اعجوبه "دمکراسی اسلامی"، سرآغاز مرحله ای از تخصمات خشن، و تسویه حسابهای خونین و بنیاد کن در صفوف ارتجاع اسلامی حاکم است. رویارویی و تسویه حسابهای رهبران سنتی جمهوری اسلامی، که اساسا بر محور کشمکش مثلث خامنه ای - رفسنجانی - سپاه، میچرخد، در حضور و با "مشارکت" وسیع مردم، جمهوری اسلامی را به لبه پرتگاه سقوط کشانده است.

حضور و شرکت وسیع مردم در این فاز، میتواند سرآغاز تحرک مستقلانه آنها، به رهبری طبقه کارگر، باشد. این دور از جدال داخلی حکومت میتواند به بستر قدرتمندی و عروج جنبش کمونیستی در ایران تبدیل شود. نیرویی که فقدان تا امروز، شرکت و حضور وسیع مردم را ماتریال تحرکات اسلامی در اپوزیسیون کرده است.

اگر بازیگران این مراسم درون خانوادگی اسلامی، تنها باندهای قدرت در حاکمیت و نوکران همیشه دست به سینه شان در صف اپوزیسیون ملی - مذهبی بودند، این مراسم میتواند همچون همه مراسم های درون خانوادگی جریان اسلامی، از طرف مردم مورد بی اعتنائی قرار گیرد. اگر صف شرکت کنندگان در مراسم جدال در صف هیئت حاکمه، تنها محدود به طیفی از خانها و آقایان دگر اندیش توده - اکثریتی بود، کسانی که چند دهه است با ذره بین و لابلای هر

→ منجلاهی، بدنبال ردپای "دمکراسی" میگردند و هرروز مقلد "مرجعی" هستند، در چنین سناریویی صحنه میتوانست برای مردم و اکثریت محروم جامعه، تماشایی باشد. اما این مراسم جنگ داخلی رژیم، میلیونها نفر از مردم معترض را که در کمین حاکمیت نشسته بودند، پشت سر این یا آن کاندید رئیس جمهوری، به میدان آورد و بدنبال خود کشاند. احمدی نژاد، میلیونها نفر از مردم را در سراسر ایران با پول و با استفاده از فقر و تهیدستی شان، خرید. میلیونها نفر دیگرشان را باند موسوی - کروبی، با واسطه گری و دلالی طیف دگراندیشان ملی - مذهبی، در حمایت مافیای "بی بی سی"، و البته با اجازه شخص خامنه ای، در فقدان یک رهبری سیاسی پیشرو، در بازار خرید و فروش مطاع سیاسی، خریداری کرد.

میگویند که مردم از شکاف درون حاکمیت استفاده کردند و به صحنه آمدند! این ادعا یک دغلکاری سیاسی آشکار، از نوع توده ای - اکثریتی است. این تلاشی دلبخواهی برای قطعه قطعه کردن یک واقعه تاریخی است. نامیدن شرکت میلیونی مردم در معرکه انتخابات بعنوان استفاده مردم از شکاف در حاکمیت، یک اقدام سیاسی، برای خاک پاشیدن به چشم مردمی است که قبل و بعد از انتخابات را فراموش نکرده اند. روزشمار شش ماه گذشته، تلاشها و تقلاها و توطئه ها و پروپاگانداهای طرفین، تقلب و ریاکاریهای همگی شان از خاتمی و خامنه ای تا موسوی و احمدی نژاد و کروبی، از صف "مطالبه محوری" که علنا به دروغ اعلام میکرد که قصد شرکت در انتخابات را ندارد، تا تک تک شخصیت های سیاسی که یکی پس از دیگری خود را "تسلیم" جمهوری اسلامی سبز کردند، همه و همه گواه سازمانیافتگی و رهبری این حرکت است. "خیزش ۲۳ خرداد" به ۲۲ خرداد و چند ماه پیش از آن وصل است. دلبخواهانه نمی توان بند ناف نوزاد را از مادر، جدا کرد. صفی که برای شکل گیری این توطئه، ماهها پیش به میدان آمده بود، را

نمی توان به سادگی به پشت صحنه راند! این ماجرا تاریخ و سازندگان آگاهی دارد. رهبران آن از ابتدا نه مردم، که صف مثلون ارتجاع بود. معرکه شان را توانستند نقشه مند و دسیسه مآبانه رهبری کنند و آن را برشانه های میلیونها محروم جامعه، سوار کنند. اینکه ابعاد اتفاقات از تصور خود رهبران این حرکت خارج شد، اینکه بدنبال آن مردم اینجا و آنجا به ابتکاراتی روی آوردند که در چهارچوب تصمیمات رهبری آن نمی گنجید، تغییری در ماهیت اتفاقاتی که افتاد نمی دهد.

اما شیوه برخورد به این واقعه تاریخی، علاوه بر بخشی از خود حاکمیت، طیفی از اپوزیسیون را هم دچار تشتت و پریشانی کرد. در این مقطع ما موجی از سردرگمی، بهم ریختگی، و آرایش مجدد در صفوف همه جریانات سیاسی، از راست تا چپ، از اسلامی تا سکولار، در حاکمیت یا در اپوزیسیون، را شاهدیم. جریانات سیاسی ظاهرا متخاصم و گویا مخالف المنافع، از طبقات مختلف، با فرهنگ ها و پلانفرم های سیاسی مختلف، هریک به نحوی اعتراضات مردم، این "خیزش توده ای" را بنام خود و جنبش خود ثبت کردند. اغلب اپوزیسیون چه در حاکمیت و چه خارج از حاکمیت، آن را روز رستاخیر جنبش خود خواند. موسوی حضور میلیونی مردم و حاکمیت پرچم سبز اسلامی بر آن را نشان رستاخیر انقلاب اسلامی دیگری میدان! چپ حاشیه ای بدنباله رو، و در راس آن رهبری حککا، آن را عین "انقلاب مردم" میخواند! خانواده شاهزاده در تبعید در حمایت از آن تظاهرات مستقلانه صف "درباریان" را سازمان میدهد! و داریوش همایون آن را خیزشی "حماسی"، چون جنبش مصدق و مرداد ۳۲، میدان! صفی از احزاب سیاسی مدعی نمایندگی طبقات مختلف، همگی پدرخواندگی این نوزاد "شترگاوپلنگی"، شده اند. اما هویت چندگانه و متناقض ۲۳ خرداد، از کجا نشأت میگیرد. کسی باید در این ماجرا سر کسی در حال کلاه گذاری و کلاه برداری باشد؟

واقعیت این است که تولد اعجوبه "دمکراسی اسلامی" در حضور و با دخالت مردم، موجودیتی کنکرت، به سادگی قابل شناسایی و تشخیص هویت است. این "شترگاوپلنگی"، نه خصلت این واقعه تاریخی، که از ماهیت کسانی ناشی میشود که مدعی تعلق آن به جنبش شان هستند. این از ماهیت اپوزیسیون کاسبکاری ناشی میشود که هرروز مطابق محیط به شکلی ملبس میشود. کسانی که جهان را از دریچه هویت و چشمان "بوقلمون صفت" خود و طبقه شان میبینند! چپ و راست طبقه متوسطی که افق پیروزی جنبش و طبقه اش تماما کور است، یک روز بدنباله رو طبقه کارگر و یک روز پیرو بورژوازی بزرگ، هرروز به رنگی درمیآید. اپوزیسیون شترگاوپلنگی که یک روز بدنبال توده ها سر از بدنباله روی از هخا و الاواذر میآورد، و روز دیگر به مقتضیات روز، کهنه مسلمانی است طرفدار محاکمه کمین های که زبان "محترم" توده ها را به سخره گرفته اند!

در میان صف مغشوش اپوزیسیون مخالف رژیم، مواضع دو جریان سیاسی که نماینده دو قطب اصلی جامعه، طبقه کارگر و بورژوازی است، چپ و راست آگاه به منافع خود، به روشنی قابل تشخیص است. یکی از این جریانات حزب مشروطه ایران به رهبری داریوش همایون است. آقای همایون از شخصیت های راستی است که کاملا نسبت به منافع طبقاتی و سیاسی جنبش خود آگاه است، و روشن موضع گیری و اظهار نظر میکند.

#### عروج طبقه متوسط برشانه های محرومین

داریوش همایون تنورپس راست پروغرب و نماینده منافع مستقم بورژوازی بزرگ ایران است. او برخلاف رهبران طبقه متوسط، غالبا صف دوست و دشمن را اشتباهی نمی گیرد. او نه انقلابی است، نه هرگز ادعای انقلابی گری و راه اندازی قیام و حرکت توده ای وسیع در خیابانها، را کرده است. داریوش همایون این حرکت را، "خیزش ۲۳ خرداد"،

و از جنس مرداد ۳۲ و تحولات قبل و بعد از آن، میداند. میگوید "این بزرگ ترین حرکت اعتراضی ملی در سی ساله گذشته است". برای آقای همایون مهم نیست که در رهبری این جنبش موسوی نشسته باشد یا حتی خود شخص خمینی! بقول او، "مسئله ما نه اشخاص است نه انتخابات، بلکه پیشبرد پیکار مدنی است که به رهبری طبقه متوسط و پیشتازی نسل جوان ایرانیان جریان دارد". او به کسانی که در صفوف مشروطه خواهان و سلطنت طلبان نگران "انحراف از اصول" به خاطر بدنباله روی از موسوی اند، اطمینان خاطر میدهد که رهبری اسلامی حاضر بر این حرکت، موقتی و تاکتیکی است. میگوید:

"غم جایگاه آینده خود را داشتن از این هم نامربوط تر است. هنوز هیچ نشده است که کسانی ترس عقب افتادن در مسابقه پس از جمهوری اسلامی را داشته باشند. اگر مردم ایران بتوانند خود را از این رژیم رها سازند میدان برای همه گشاده خواهد بود که سخن خود را بگویند و خود را عرضه کنند تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. اکنون زمان این ملاحظات نیست. سراسر منظره ایران دگرگون شده است. می باید تغییر کرد و نو اندیشید."

آقای همایون همه را دعوت میکنند که اختلافات را کنار بگذارند، اجازه بدهند که جمهوری اسلامی در یک انقلاب همگانی به رهبری طبقه متوسط و به نیروی نسل جوان معترض، "سرنگون" شود. بعد برای همه جا هست و ضرورتی برای نگرانی از موقعیت طبقه و جنبش خود نیست. آقای همایون تحقق چنین سناریویی را بهترین شرایط پیشروی جنبش مشروطه میدانند، بخش اعظم اپوزیسیون خارج از حکومت، چپ خرده بورژوا، اسلامی و غیر اسلامی، هم همین را میگوید. ادعای داریوش همایون و وعده شرکت همگان در دستاوردهای "خیزش طبقه متوسط"، از سر علو طبع و گشاده دستی نیست. او همگان را فرا میخواند که سخت نگیرند، رنگ غلیظ سبز موسوی اسلامی بر این حرکت

## آزادی، برابری، حکومت کارگری

## ادامه مصاحبه پرتو با کورش مدرسی طبقه کارگر تنها انقلاب و تغییر به نفع خود را می‌خواهد

و ما نداریم. طبقه کارگر که قدرت و ستون فقرات ماست در میدان نیست. در نتیجه کسی که می‌خواهد انقلاب کند و از پیکره جامعه دفاع کند در موقعیت بسیارضعیفی قرار دارد. نیروهای مقابل میتوانند هر بلایی را بر سر جامعه بیاورند.

ما طی سالهای گذشته تلاش کرده ایم که این واقعیت را همیشه جلوی چشم بگیریم؛ زمانی که منصور حکمت این بحث را آورد که سرنگونی جمهوری اسلامی فقط یک راه ندارد و اگر جمهوری اسلامی سرنگون بشود گویا قرار است همه جا گلستان شود توهم است. سرنگونی جمهوری اسلامی با تضمین مدنیت در جامعه امر درستی است و امروز طبقه کارگر مهمترین رکن این نوع سرنگونی است. در غیاب این قدرت جمهوری اسلامی اگر سرنگون هم بشود ممکن است ایران مانند یوگسلاوی، عراق، لبنان یا سومالی هفتاد پارچه تبدیل شود و هر دار و دسته ای بر بخشی حکومت کند. این ممکن است.

**تلویزیون پرتو:** چقدر ممکن است جناح قدرتمندتر که خامنه ای باشد، جناح مقابلش را ضعیف تر کند اما سران و مهره ها

سناریوی سیاه گفته ایم. سپاه و بسیج جایی را می گیرند، دارو دسته های دیگر جای دیگری را، این یکی سنگر های طرف مقابل (این یا آن محله در هر شهر و روستا) را توپ باران میکنند آن یکی به خودش بمب میندند و هر اجتماعی را مورد حمله قرار میدهد و غیره. پدیده ای مثل عراق که هر کس سر بغل دستی را می برد و شیرازه جامعه از هم پاشیده شده است.

ما در سالهای گذشته تلاش کرده ایم و الان بخصوص تلاش می کنیم که به مردم قدرت دفاعی ای بدهیم که مانع از بهم پاشیدن شیرازه جامعه شود، سرازیر شدن جامعه ایران به عمق یک سناریوی سیاه یک آلترناتیو دائما موجود است که تنها با یک نیروی توده ای انقلابی سازمان یافته به زیر پرچم کمونیسم طبقه کارگر ممکن است. منظور من از نیروی توده ای انقلابی تنها جمعیتی که دور هم می شوند، نیست. چنین جمعیتی بشدت سرکوب می شود. دارودسته های اسلامی و قوم پرست سازمان و اسلحه دارند، طبقه کارگر نه سازمان دارد و نه اسلحه. اینها سیاست و افق یکپارچه تری دارند

جناح خامنه ای - سپاه پاسداران - احمدی نژاد تبدیل شود.

به عکس تصور بخشی از جامعه که توهم این را دارد که پیروزی احمدی نژاد وضع بهتری برای بخش های کم درآمد جامعه بوجود خواهد آورد، پیروزی هر کدام از این جناح ها نسخه به روز سیاه نشانند بیشتر طبقه کارگر و زحمتکش جامعه است. کارخانه های به اصطلاح غیر سود ده یا کم سود ده را می بندند، دستمزدها را پایین تر می آورند و اختناق را بوجود می آورند که طبقه کارگر نتواند از خود دفاع کند. این یک شق است

اما شق دیگر و خطرناک تر این است که نه جناح اصلاح طلب در موقعیتی است که بتواند سپاه، ارتش و کل دار و دسته اوباش بسیج و گله های حزب الله را در هم بشکند و نه طبقه کارگر و مردم زحمتکش قدرت، سازماندهی و آمادگی این کار را دارند. در نتیجه در غیاب این قدرت کارگری ایران میتواند زیر سایه تفنگ دارودسته های بسیج، قوم پرستان و ناسیونالیست های ملیتانت به هرج و مرج کامل کشیده شود و لبنانیزه یا عراقیزه شود. موقعیتی که ما به آن

تخلف کلی را منتفی دانست. این یک واقعیت است اما اینکه بتواند این لقمه را قورت دهد یا نه بستگی به قدرت جناح مقابل هم دارد.

"جناح سبز" علیرغم اینکه توانسته بخشی از مردم را به تحرک در بیاورد و علی رغم اینکه این توهم را در میان بخشی از مردم به وجود آورده است که اگر به این جناح اقتدا کنند وضع شان بهتر می شود، صف اش بشدت پراکنده تر از جناح مقابل است. رهبری ندارند، سازمان درستی ندارند، و پرچم آن، پرچم بهبود در چارچوب جمهوری اسلامی، نقطه ضعف اش است. بنظر نمی رسد رهبری، پرچم و عزم تحقق خواسته خود را هم ندارد. همانطور که در اول برنامه اشاره کردید، چهره اصلی اینها رفسنجانی است که فعلا قهر کرده و سکوت را برگزیده است. مردم را به خیابان می کشانند با این توهم که اعتراض شان به جایی می رسد و وقتی که مردم را سرکوب می کنند، اینها قهر میکنند و سکوت می کنند. اگر طبقه کارگر مستقل این جنگ سبز در جامعه از خود تحرکی نشان ندهد این سیر می تواند به پیروزی کامل

یک طرف حزب حکمتیست است که در دل این مراسم همگانی، خارج کردن مردم از زیر پرچم طبقه متوسط را فراخواند، حزبی که نماینده به قدرت رسیدن مردم، سخنگوی منافع طبقه کارگر و اکثریت محروم جامعه است. و طرف دیگر حزب مشروطه ایران. ما و راست پروغرب، به روشنی و شفافیت واقعیت اتفاقی که رویداد را اعلام کردیم، هریک از زاویه منافع جنبش و طبقه خود! هر حزب و جریان سیاسی دیگری میتواند، محتوای مواضع سیاسی خود را با این دو شاخص، اندازه بگیرد و دوری و نزدیکی خود به طبقه کارگر و بورژوازی در ایران را معلوم کند.

[Soraya.shahabi@gmail.com](mailto:Soraya.shahabi@gmail.com)

اوین و پلیس و بازجو و ساواک، ضرورت انکار ناپذیری است. ایران، "سونیس خاورمیانه"، سراب و توهمی است که آگاهانه تولید میشود. جامعه ایران برای خلاصی از این وضعیت تنها دو راه دارد، نسخه آقای همایون و راست و نسخه چپ و کمونیسم طبقه کارگر.

در ماجرای ۲۳ خرداد، دو جریان، راست و چپ، دو جریانی که در هیچ شرایطی منافع طبقه شان را فدای هیچ مصلحتی نمی کنند، تبیین سراسر است و مستقیم از اوضاع را بدست دادند و هریک برای تحقق پلاتفرم سیاسی مستقل خود، به میدان آمدند. این دو جریان امروز در صحنه سیاست ایران قابل مشاهده و قابل تمیز اند.

محروم زحمتکش جامعه، قرار است طبقه مرفه را به قدرت برسانند! و ایشان اطمینان خاطر میدهند که طبقه مرفه، مشروطه و جنبش شان، اقتدر گشاده دست هست که همگان را در سفره پر نعمت خوان ایران بعد از جمهوری اسلامی، شریک کنند. اما چرا مردم، بخصوص بخش آگاه، کمونیست و چپ آن، باید بار دیگر بعد از تجربه انقلاب ۵۷، این نسخه را اینبار از آقای همایون بپذیرند؟ آقای همایون خود میدانند که طبقه مرفه در ایران، بورژوازی بزرگ، تنها و تنها با کار و زندگی طبقه کارگر ساکت و ارزان امکان ارتزاق، رشد و حیات دارد. و برای سازمان دادن این رابطه و کشیدن کار ارزان از گرده کارگر خاموش، زندان و

را نادیده بگیرند، و در این حرکت به رهبری طبقه متوسط و به نیروی جوانان انقلابی، با هر تمایلی شریک کنند. آقای همایون امیدش به سکوت و فرمانبرداری طبقه کارگر و محرومین جامعه است، که کماکان در رکاب یکی از سرداران ارتجاع علیه دیگری پا بزنند، تا در فرصتی که بنیه رژیم زیر فشار اعتراضات مردم و خونریزی های داخلی ضعیف شد، خود به نوعی و طی مراسمی به مشروطه شان برسند.

آقای همایون میدانند که طبقه متوسط نه میخواهد و نه میتواند خود را به قدرت برساند. از منظر آقای همایون، طبقه متوسط در نقش رهبر، بر شانه های اکثریت

# زنده باد آزادیخواهی و برابری طلبی

→ را آزاد بگذارد؟

**کوروش مدرسی :** بستگی به منفعت شان دارد. اینها جنگ خودشان را می کنند و طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه باید حواس شان به جنگ خودشان باشد. جناح های رژیم ممکن است با هم کنار بیایند و ممکن است با هم کنار نیابند. منطق حکم می کند، بخاطر منفعت نظام، جایی با هم کنار بیایند. یک جایی با هم تاخت بزنند و کوتاه بیایند.

اما در این میان افراد و بخش های ماجراجو هم کم نیستند. ممکن است از دل جناح اصلاحات، مانند دوره های قدیم تر، حرکت ها و سازمانهای چریکی- تروریستی بیرون بزنند. جریاناتی که فکر می کنند جناح حاکم را با ترور کردن این یکی می شود سرنگون کرد. می خواهم بگویم اگر ما، اگر طبقه کارگر، به عنوان یک نیرو وارد این میدان نشویم، همه این سناریوها جلو چشم مان روی می دهد.

سطحی ترین تصور این است که فکر کنیم به خیابان می رویم و جلو صف تظاهرات قرقر میگیریم و آن را به جایی دیگر میبریم. تظاهراتی که برای اعتراض به نتیجه انتخابات شکل گرفته است را نمیتوان به زیر پرچم جمهوری سوسیالیستی برد. نه بخش اعظم آن تظاهر کنندگان به این جنگ می آیند و نه اگر بیایند، در این تناسب قوا، جز کشتار چیزی نصیب شان میشود. این یک تصور بسیار کودکانه و خرده بورژوازی از سیاست ، انقلاب ، و رهبری است. اینها فکر می کنند اگر به فرمان آنها ده هزار نفر کشته شوند خودشان و حزب شان قهرمان و رهبر است.

مجاهد هم همیشه لیست کشته شدگان اش را به عنوان مدال قهرمانی رهبری اش می آورد. در دنیای واقعی ارتشی که این همه کشته داده باشد و به جایی نرسیده باشد فرمانده و رهبر اش را برکنار میکند نه اینکه به او مدال میدهد.

**تلویزیون پرتو :** زمزمه هایی در مورد فراخوان به اعتصاب هست.

در کردستان بعضی از نهادهای ناسیونالیست مانند سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان یا کانون نویسندگان کرد و بعضی از احزاب کردی فراخوان اعتصاب عمومی داده اند.

**کوروش مدرسی :** اعتصاب عمومی برای چه؟ برای تغییر انتخابات؟ یا اعتصاب عمومی از سر استیصال؟

آنچه در این تحولات مورد کشمکش است ریاست جمهوری موسوی است. کسی که فراخوان اعتصاب عمومی میدهد دارد در این میدان بازی میکند. اینها همان جناح موسوی اند که می خواهند در دعاوای شان مردم را به اعتصاب عمومی بکشند.

اولین شرط قدم برداشتن بسوی انقلاب و آزادی این است که متوجه بشویم خواست موسوی به ما بی ربط است. ما نه برای موسوی و نه برای افراد دیگر اعتصاب نمی کنیم. چرا باید خانواده من کارگر، که اگر سر کار نروم گرسنه میماند، برای رئیس جمهور شدن این یا آن گرسنگی بکشد؟ این ادامه سیاست دفاع از جناح موسوی است.

بحث من این است که این جنگ میان دو جناح یک جنگ است. این جنگ مجموعه از نبردها است که اشکال مختلف به خود میگیرد. طرفین در هر نبرد می توانند تاکتیک های مختلفی علیه هم بکار ببرند. اولین شرط آزادی این است که خودمان را از این توهم که این جنگ ماست آزاد کنیم و بگوییم این جنگ، جنگ ما نیست.

**تلویزیون پرتو:** بعضی ها می گویند اگر پشت جناح موسوی را بگیریم و کاری کنی که جناح مقابل قبول کند که مردم حق تجمع و حق چیزی که فعالیت در چهارچوب قانون می نامند داشته باشند کمک می کند که مردم و گروههای دیگر در چهارچوب قانون فعالیت کنند.

**کوروش مدرسی :** این "بعضی ها" که شما به آنها اشاره دارید وجود دارند. اینها بخشی از جامعه هستند که در چهارچوب جمهوری اسلامی، با حفظ "موضع

ناراضی" می توانند زندگی کنند. ولی اگر ادعا کنند که از این طریق دست جمهوری اسلامی از سر مردم کوتاه میشود، دارند کلاه بزرگی بر سر جامعه میگذارند. بخشی از جامعه ایران منفعت اش ایجاب نمیکند که انقلابی صورت گیرد. اگر کمی فشار فرهنگی کم شود، اگر در تصرف ثروت جامعه بهتر به بازی گرفته شوند راضی میشوند. به لحاظ اقتصادی زندگی شان را دارند، شرکت دارند ، ساختمان می سازند ، مقاطعه کارند، اینجا و آنجا سرمایه دارند و رشد می کنند. این بورژوازی جامعه است که نمی خواهد زندگی اش بهم بخورد. این سیاست، سیاست طبقات دارا است که تلاش میکنند به طبقه کارگر و مردم زحمتکش بقولانند. در این راه حاضر است خانم زهرا رهنورد با مقننه گل و بته دار را رهبر جنبش زنان معرفی کند.

**تلویزیون پرتو:** چقدر این احتمال وجود دارد که از جناح "اصلاح طلب" شخصیت های سیاسی مثل یلتسین بیرون بیایند؟

**کوروش مدرسی :** یلتسین تاریخی داشت. جامعه روسیه جامعه ای بود که در پایین ترین دوران نزولی اش بسر می برد و از درون پاشیده بود. اوضاع فرق می کند. پشت یلتسین بخش مهمی از آپارتچیک و رهبران حزب کمونیست که میخواستند موقعیت کنونی خود را از طریق بازار آزاد تقویت کنند قرار داشتند. دیدن یلتسین مست روی تانک و ندیدن کل دستگاه و دینامیسم پشت آن اشتباه است.

**تلویزیون پرتو:** هنگام صحبت های شما من اعتراضات روزهای اخیر در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در لندن به یاد آمد. ما بین ساعت ۲ تا ۴ تظاهراتی داشتیم که در آن سلطنت طلبان هم شرکت داشتند و در یک گوشه ایستاده بودند. بعد از ما قرار بود سبزه ها (طرفداران موسوی) بیایند. وقتی که ما دور میدان را زدیم برای پارک اتومبیل دیدیم سلطنت طلبان آن پشت دارند رنگ سبز و بانر سبز را آماده می کنند که برگردند به تظاهرات سبز ها.

**کوروش مدرسی :** سلطنت طلبان بازنده اصلی سه چهار سال اخیر در ایران بوده اند. به نظر من بخش زیادی از داستان زندگیشان تمام شد. رضا پهلوی و این جریان کلا آن جای سابق را در اردوی ناسیونالیسم ایرانی ندارند.

**تلویزیون پرتو:** اجازه دهید سراغ موضوعی برویم که خیلی موضوع روز نیست. اگر به وقایع قبل از انتخابات و انتخابات و جنگ و درگیریهای بعد از انتخابات از زاویه منفعت طبقه کارگر نگاه کنیم چه درسهایی را می شود آموخت؟

**کوروش مدرسی:** تا حالا خیلی درسها داشته و امیدوارم درسهای آینده آن به قیمت گزافی که تا حالا پرداخت شده بدست نیاید.

درس اولش این است که به هیچیک از جناحهای جمهوری اسلامی نباید اعتماد کرد. بنا به تعریف هر دو ضد کارگر، ضد آزادی و ضد برابری هستند. جمهوری اسلامی جناح خوب و بد ندارد. به هرکس که بخواهد طبقه کارگر را حتی یک لحظه و حتی تاکتیکی به دنبال این یا آن بخش از جمهوری اسلامی ببرد باید از طبقه کارگر پاسخ روشن، قاطع نه را بگیرد. در نتیجه باید برای همیشه قید رفتن پای انتخابات و این نوع از مبارزه را زد.

درس دوم این است که طبقه کارگر هر انقلابی و یا هر تغییری را نمیخواهد انقلاب و تغییر به نفع خودش را میخواهد و برای آن انقلاب و تغییر باید صحنه را بچیند، برای آن باید نیرو آماده کرد. انقلاب یا تحولی که رهبری آن و اسکلت اجتماعی آن بدست طبقه کارگر نباشد علیه طبقه کارگر خواهد چرخید این حکم تاریخ، حکم منطق و درس همین رویداد ها است.

طبقه کارگر نباید فریفته تعداد آدم ها در خیابان و یا حتی شعار های آن شود. طبقه کارگر باید نگاه کند و ببیند که افق و پیروزی هر تحرک یا انقلاب چیست؟ چه اتفاقی بیفتد مردمی که در آن جنبش به حرکت در آمده اند خود را پیروز میدانند و ببیند ←

→ که آیا این پیروزی به نفع طبقه کارگر است یا نه؟

درس سوم این است که بدون وجود یک سازمان انقلابی بسیار محکم که به بنده بخشی از جامعه و بخصوص طبقه کارگر بافته شده باشد، نمی توان طبقه یا جامعه را به حرکت در آورد. جلو چشم خود می بینیم کسی که دارد اوضاع را می چرخاند یک جناح از جمهوری اسلامی است اینها بخشی از سیاست طبقه سرمایه دار در جامعه اند و تصویر خودشان را به جامعه می دهند. اینها سازمان دارند، حزب دارند، رسانه دارند شبکه محکم ایدئولوژیک دارند. شما نمی توانید بدون وجود سازمانی که واقعاً در طبقه کارگر ریشه دارد جایی را از اینها بگیرید.

طبقه کارگر یکبار دیگر باید نگاه کند و از این صحنه درس بگیرد که در غیاب تشکل، در غیاب تحزب و در غیاب دخالت طبقه کارگر هیچ خشتی را نمیتوان روی خشت دیگری گذاشت. طبقه کارگر دوباره سنگ زیرین آسیاب از آب در می آید. همه چیز روی سر او خراب می شود و این درس بزرگی است.

اگر می خواهیم کاری صورت دهیم، جلو کشتار در خیابان را بگیریم راهش این است که اتحاد طبقه کارگر را در صنعت نفت، برق، ایران خودرو و کارخانه های صنایع اصلی مانند تراکتور سازی، ماشین سازی، ذوب آهن وجود داشته باشند. راهش این است که رهبران کمونیست کارگران تحزب کمونیستی پیدا کنند.

اگر کارگران نفت میتوانند یک اطلاعیه ساده بدهند و اعلام کند که ما دولت سرمایه داران را قبول نداریم و اخطار می دهیم سرکوب ها را تمام کنید، باور کنید کشتار تمام می شد. این یک سیاست است و سیاست افتادن دنبال رویدادها سیاست دیگری.

نه فقط طبقه کارگر، همه انقلابیونی که واقعاً دلشان برای رهایی بشریت می تپد باید بیش از هر زمانی متوجه شوند که بدون

سازمان، بدون حزب، بدون زحمت و بدون درگیر شدن در همه ی ابعاد زندگی اجتماعی راه به جایی نمی برند. اشتباه است اگر فکر کنیم با یک رادیو یا تلویزیون و چهار تا اطلاعیه یا شعار در خیابان می توان رهبر انقلاب شد. این تصور خرده بورژوازی بی صبر، بی ریشه، ناپیگیر و مذبذب است که فکر میکند همه کارهای دنیا از روی زرنگی و مفت خوری سیاسی انجام میشود. کاراکتر تپیک خرده بورژوازی.

**تلویزیون پرتو** : نمی دانم لیست درسهایی که می شود از این دوره گرفت برای شما چقدر طولانی است منتهی سوالی که من دارم در مورد رابطه احزاب سیاسی با جامعه و طبقه کارگر است. ما در دوره های مختلفی در چند سال گذشته شاهد تحركات مختلفی در جامعه بوده ایم. ما تحركات میلیونی شبیه به این در تبریز، در زنجان، ارومیه و تقریباً همه ی شهرهای آذری نشین شاهد بودیم. بر سر اتفاقی که چند سال قبل روی داد و با شعار ما ترک هستیم یا شعارهای دیگر که فارس ها را تهدید کردند؛ در آن دوران غیر از حزب حکمتیست همه ی احزاب چپ و راست بدون استثنا از آن پشتیبانی کردند با این تصور که این جنبش برای زدن جمهوری اسلامی است. این مورد فعلی که در تهران و بین جناحهای مختلف حکومتی روی می دهد بیشتر تأثیر می گذارد هر چند مورد قبلی هم به لحاظ گسترش توده ای آن کمتر از این نبود؛ یا تحركاتی که چند سال قبل در اهواز و جنوب ایران شاهدش بودیم که با تحركات قومی عرب و با ابزارهای آن موقع تنش ایجاد کردند و مردم را به خیابان آوردند در آن مورد هم احزاب مختلف به دلایل مختلف از آن پشتیبانی کردند. این مورد هم هر چند نه به آن وسعت اما بخش کمی از جریاناتی که خود را چپ می نامند صرفنظر از ماهیت آنها به غیر از حزب حکمتیست همه تبلیغ و آژیتاسیون می کنند که مردم به این جنبش، به این موج، به این انقلاب یا هر چه که می نامند پیوندند. این پدیده بنظر می آید که تکرار می شود. کارگر می تواند

از تکرار مکرر این قضیه چه درسی بگیرد؟

**کوروش مدرسی** : ببینید، همه طبقات برای اینکه بتوانند کاری را در جامعه انجام دهند باید به آن بعد اجتماعی بدهند. برای بورژوازی دادن این بعد اجتماعی به این معنی است که مردم را قانع کند که این سیاست به نفع جامعه به نفع همه و به نفع کارگر و زحمتکش است. یعنی اینکه باید بیانی به آن می دهند و تئوری برایش پیدا کند که بخش های مختلف جامعه بخصوص مردم زحمتکش، طبقه کارگر و توده وسیع مردم را برای آن بسیج کند.

سرمایه داران وقتی بخواهند کاری کنند فقط سرمایه دارها را به حرکت در نمی آورند. فاشیست ها هر وقت سر کار آمده اند اتفاقاً بخش وسیعی از نیرویشان مردم کارگر و زحمتکش جامعه بوده است. کارگر و زحمتکش برای این هم نیامده که بخواهد حکومت فاشیستی بسازد؛ فکر می کند که دارد برای یک زندگی بهتر می رود. انگیزه کسی که در تبریز به خیابان آمد و تحریکش کردند و داد بزند "فارسی زبان سگ" است این نبود که سر فارسها را ببرد؛ او هم می خواست دادی بکشد و زندگی را برای خود قابل تحمل تر کند. احساس می کرد در این سی سال جمهوری اسلامی تحقیر شده است و فکر می کرد که چون ترک است تحقیر شده است.

می خواهم بگویم اشتباهی که بسیار پیش می آید و اتفاقاً در میان شریف ترین آدمها شکل می گیرد این است که به انگیزه تک تک کسانی که به آن حرکت آمده اند نگاه می کنند؛ می گویند این آمده است علیه جمهوری اسلامی داد می زند. معلوم است که علیه جمهوری اسلامی داد می زند. کسانی که در تبریز و اهواز به خیابان آمدند، حتی کسی که در زاهدان بمب به خودش می بندد و مسجد را منفجر می کند از نظر خودش با جمهوری اسلامی مبارزه می کند.

اگر درس مهمی هست این است که این که افراد چه فکر میکنند تعیین کننده نیست. تعیین کننده

پرچم، افق و چهارچوبی است که آن حرکت برای خودش بوجود آورده است. اگر به آن افق نگاه کنید بر می گردید و می گویند من یک کارگر در صف ترک پرست ها چکار می کنم؟ من برای آزادی مبارزه می کنم. یا من در تهران برای آزادی مبارزه می کنم چرا از صف سبزه ها سر در آوردم؟ چرا الله اکبر بگویم؟ اگر فکر می کنید که الله اکبر با آزادی تناقضی ندارد، هنوز خیلی راه دارید که آزاد بشوید. اگر به عنوان تاکتیک بکار می برید، این تاکتیک اشتباهی است. کجای دنیا با شعار الله اکبر علیه مذهب انقلاب کرده اند؟ مگر می شود با شعار جاوید شاه به جنگ با شاه رفت؟ باید این پدیده را فهمید و بخصوص برای طبقه کارگر که نباید سرباز طبقات دیگر بشود. به قول لنین اولین سوالی که باید طبقه کارگر از خود بکند این نیست که سیاست من در قبال این جنبش یا آن دولت چیست. سوال اول این است که سیاست آن جنبش و یا این دولت در مقابل طبقه کارگر چیست. اگر دولت سرمایه داری است، دولت من نیست. کسی که جلو صف رفته آیا طرفدار الغای کار مزدی است یا می خواهد سرمایه داری را نگهدارد؟

طبقه کارگر یکبار دیگر باید برگردد و ایمان بیاورد که غیر از خودش کسی دیگر نمی تواند او و جامعه را نجات دهد. و کلید باز کردن معمای جامعه ایران به نفع آزادی و برابری و به نفع بشریت در دست طبقه کارگر و در وجود حزب و سازمانی است که محمل قدرت باشد و امکان دفاع کردن را به او بدهد. نگذارد مردم به جنگی بروند که آخرش را نخوانده اند. حزبی که بداند که از آن جنگ پیروز بیرون می آید نه اینکه کشتار می شوند.

اول این برنامه گفتم که جلو چشم ما دارد صفحات یک تراژدی ورق میخورد. امیدوارم انقلابیون و کمونیست های ایران چشمشان را باز کنند و این تراژدی را ببینند. این توهم که من هم می روم و تکه ای از قدرت را می گیرم اشتباه محض است. بازی کردن در همان میدان بازی ←

**دست مذهب از زندگی مردم کوتاه!**

## جنبش سبز موسوی در میانه راه

داریوش همایون جلوتر است. با تعجب میگویند، مگر میشود در یک اعتراض میلیونی کارگر هم شرکت نداشته باشد؟ دارند حضور کارگر را همراه اینها یادآور میشوند که مبدا آن را درز بگیرند! خان بابا تهرانی یکی از سخنگویان جمهوریخواهان در مصاحبه با رادیو "صدای آلمان" میگوید، جنبش ملی عروج کرد و خوشحالی خود را از اینکه آنها از این به بعد صاحب جنبش ملی شده اند ابراز میکنند. او میگوید، اکنون میتوانند از یک جنبش ملی نام ببرند. میگوید موسوی و امثال موسوی میتوانند از رهبران این جنبش باشند، البته اگر بخواهند. او یک بار دیگر سابقه و نقش تاریخی "روحانیت" و مکلا در جنبش ملی در ایران را به آنان یادآور میشود. از آنطرف "نخبگان" مورد نظر موسوی هم دارند پرچم "جنبش امید سبز" را بالا میبرند و بالاخره لایه های پائینی این جنبش که خود را کمی سرخورده میدانند در سایت "اخبار روز" شروع به غرولند کرده اند که موسوی چرا بعد از اعلام نتیجه انتخابات توسط شورای نگهبان جمهوری اسلامی، از خواست "ابطال انتخابات" دست کشید؟ یا چرا به مردم راه نشان نداد و یا روی تاکید دوباره او روی اسلامیت "نظام"

سران آن خاک پاشیدن در چشم مردم معترضی است که آزادی میخواهند که آزادی فعالیت سیاسی میخواهند که خواهان حق تشکل و لغو اعدام و برچیدن دستگاه زور و شکنجه اسلامی اند. گفتن اینکه موسوی بهانه است وقتی که پرچم جنبش او بر فراز اعتراض این مردم بالاگرفته شده است، خاک پاشیدن در چشم مردم آزاده و آزادیخواهی این مردم است. قربانی کردن مردم معترض در پیشگاه این جنبش است.

عکس العمل بخش اعظم اپوزیسیون راست به جنبش سبز و به موسوی جالب است. داریوش همایون در مصاحبه با نشریه تلاش وقتی راجع به حرکت اخیر صحبت میکند میگوید، این اعتراضات فراتر از انتخابات بود، همه رژیم مد نظر بود، ارزیابی ای مشابه کمونیسم بورژوائی (چپ) پوپولیست این دوره). در مورد خود جنبش سبز موسوی هم داریوش همایون میگوید، این حرکت، حرکت اعتراضی طبقه متوسط (خرده بورژوازی) و روشنفکران ایران است. میگوید موسوی و امثال موسوی اگر بخواهند میتوانند از رهبران آن باشند و "سخاوتمندانه" همه جرائم و جنایات دوره موسوی را به موسوی و امثال موسوی می بخشد. پوپولیسم چپ (کمونیسم بورژوائی) ظاهراً یک قدم از

جمهوری اسلامی رها کنند. چاشنی عدم مشروعیت سیاسی دولت برآمده از انتخابات در بیانیه موسوی یا بازگرداندن "هویت ملی" به "ملت ایران" در قالب ناسیونالیسم ایرانی و عظمت طلبی ایرانی که در این دوره مختص هر دو جناح جمهوری اسلامی است راهی است برای به خط کردن نیروی اپوزیسیون راست که عملاً پشت آنان بسیج شده است. عوام فریبی موسوی در مورد اعاده "حقوق شهروندی" و حقوق "فردی و اجتماعی" زیر سایه حکومت اسلامی و اسلام ناب محمدی و "ولایت فقیه" که خود موسوی زمانی یکی از سازماندهندگان تحمیل بی حقوقی مطلق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مردم زیر حکومت اسلامی بود، نخ نماتر از آن است که هیچ انسان آزاده ای پشیزی برای آن قائل شود. در پایان موسوی میگوید، برای ادامه دادن پروسه تحقیق در باب "تقلب در انتخابات" به حزبی و یا جریانی که "نخبگان" قرار است ایجاد کنند می پیوندد.

مردمی که خاتمی و دوره دوم خرداد را تجربه کرده اند میدانند که هدف اینها چیزی جز ابقای حکومت اسلامی بر مردم و جامعه ایران نیست. بار کردن هر نوع آزادیخواهی و هر نوع گسستی از جمهوری اسلامی به این جنبش و

مطالبات دیگری دارند رنگ و پرچم و شعار و قالب دیگری زدند، اکنون که در مقابل جناح دیگر کوتاه آمده اند، بعنوان "رهبران" این مردم بیانیه ها و خطابه های خود را خطاب به این مردم صادر میکنند تا همچنان مبارزه و اعتراض آنان را در چهارچوب جمهوری اسلامی کانالیزه کنند.

موسوی بیانیه داد، کرویی همینطور، خاتمی خودی نشان داد. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب مشارکت نیز هرکدام به نوبه خود بیانیه های خود را صادر کردند. کل تلاش اینها از دادن این بیانیه ها بر این است که مبارزه و اعتراض مردم را همچنان در چهارچوب جمهوری اسلامی نگاهدارند. هم اکنون صدها نفر در زندانند، دهها نفر مجروح اند و از سرنوشت عده زیادی اطلاعی در دست نیست. فشار و رعب جمهوری اسلامی نیز هر دم بر روی این مردم در حال افزایش است. تمام آنچه که اینها گفته و میگویند از جمله مخالفت صریح و قاطع موسوی در مقابل ساختار شکنی و برداشت ساختار شکنانه از اختلافات او با جناح مقابل، یا تاکید او بر جمهوریت و اسلامیت و "ولایت فقیه" برای این هدف است که مردم معترض را دست و دهان بسته در دامن "مرحمت"

مشکل این است که طبقه کارگر تشخیص بدهد و قانع شود که باید دست در دست هم بگذارد و قدرتی باشد و لنگری برای جامعه و گرنه بورژوازی جلو می افتد تعداد زیادی از مردم قهرمان را به کشتن می دهد و دست آخر یا سناریوی سیاه می شود و همه چیز بهم می ریزد و یا اینکه اختناق سیاه تری سر کار می آید که در هر حال ما بازنده ایم. اگر طبقه کارگر حواسش نباشد بازنده واقعی این کشمکش طبقه کارگر ایران است.

تلویزیون پرتو: کورش مدرسی مرسی؛ لطف کردید.

خرده بورژوازی بی ریشه و سطحی در جامعه دارد که نه حوصله کاری را دارد و نه کاری را تا آخر پیش می برد. اصلاً روی مزاج ثابتی نیست دنبال هر کس راه می افتد. بخصوص دنبال بورژوازی. یک خط در میان مزاج سیاسی اش عوض می شود و فکر می کند با شامورتی بازی می شود انقلاب کرد. فکر می کند بقیه با شامورتی بازی انقلاب می کنند. همینطور که فکر می کند بقیه تقلب می کنند که بورژوا می شوند. متأسفانه بخش وسیعی از سوسیالیسم جامعه پشت اش را به این جریان داده است.

احزاب مختلف اسم کمونیست بر خودشان می گذارند؟

کورش مدرسی: برای اینکه واقعاً فکر می کنند که کمونیسم همین است و بدین خاطر که کمونیست در آن جامعه احترام دارد. اگر فرضاً آن جامعه هم مثل جامعه اروپایی بود آنها هم اسم خودشان را عوض می کردند. ولی در آن جامعه چپ بودن و کمونیست بودن در طبقه کارگر احترام دارد. اگر کسی را در کارخانه چپ و کمونیست بشناسند به او احترام می گذارند و فکر نمی کنند آدم بدی است.

این سنت هائی است که ریشه در

بورژوازی است و هیچ تکه ای از قدرت هم دست کسی نمی آید. تکه ای از قدرت را کسی می گیرد که تکه ای از قدرت را دارد و قدرت هم در دادن شعار رادیکالتر نیست. قدرت در جامعه است و باید خودش را در جامعه نشان بدهد.

تلویزیون پرتو: با این همه احزاب و سازمانهایی که به خود چپ و سوسیالیست می گویند و می گویند ما کارگران را سازمان می دهیم و می خواهند انقلابی کنند که جامعه رها شود اینها نمی خواهم بگویم که به هچل افتاده اند شاید انقلابی که می خواهند همین است. چرا

کرد و با آن برای بقای این حکومت و انقیاد طبقه کارگر زیر چنبره توحش اسلامی سرمایه وقت میخرند. طبقه کارگر و رهبران کمونیست این طبقه دست رد به سینه نمایندگان سرمایه و حکومت سرمایه داران میزنند.

و در آخر، طبقه کارگر برای اینکه در این تحولات به مثابه طبقه کارگر نقش بازی کند و بصورت سیاهی لشکر هیچ جناح و جنبش بورژوائی در نیاید، باید برگردد و به وضعیت خود نگاه کند. باید در حزب کمونیستی خود، حزب حکمتیست، متحد شود که در هر مبارزه و تحولی منافع عمومی این طبقه را و رهائی این طبقه را از کار مزدی مد نظر دارد. کارگران کمونیست باید دست در دست هم بگذارند و به مثابه بخش آگاه طبقه کارگر ادعا نامه خود را علیه دولت سرمایه داران اعلام کنند. هر جا که نتوانستند مجامع عمومی خود را تشکیل دهند و با نفی رهبران و شعارها و قالبی که به حرکت اعتراضی توده کارگر و دیگر مردم زحمتکش و آزادیخواه میزنند راه طبقه خود را نشان دهند. طبقه کارگر باید برای خود و برای آزادی و برابری خود وارد مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی شود. دیگر مردم زحمتکش و آزادیخواه خواهان رهائی از توحش اسلامی نیز اگر بخواهند جمهوری اسلامی سرنگون و درهم کوبیده شود و حرمت و کرامت انسانی خود را باز یابند راهی جز جمع شدن زیر پرچم این طبقه را ندارند. باید به این وضعیت و بازی کردن این یا آن جناح حکومت اسلامی به سرنوشت مردم پایان داد. اگر راهی باشد که هست، تنها زیر پرچم جنبش کمونیستی طبقه کارگر است.

\*\*\*

کلاهی گیرش میاید میل خودش است. برای طبقه کارگر و پیشروان کمونیست این طبقه این کار سم است. طبقه کارگر و پیشروان کمونیست این طبقه باید بداند که با یک سیستم کاملاً بورژوائی به نام جمهوری اسلامی با این اشکال از مبارزه و با این جناح بندیها و قطب بندیهای سیاسی کاملاً آگاه به منافع بورژوائی خود رو برو هستند؛ در دل بحران اقتصادی سرمایه داری اسلامی و راه چاره ای که بورژوازی و جمهوری اسلامی به قیمت کندن گوشت و پوست طبقه کارگر در فکر از سرگذراندن آنند. این دوره دیگر به هیچوجه مانند دوره دوم خرداد نیست. دیگر حتی از جنبش همه با همی برای سرنگونی جمهوری اسلامی نمیتوان سخن گفت. حتی اگر چنین جنبشی هم در کار بود طبقه کارگر می بایست میگفت خودش از سرنگونی جمهوری اسلامی برای جامعه و مردم ایران چه میخواهد. اکنون کل اپوزیسیون راست ایران دنبال "مشروطه سبز اسلامی" است. البته هر کسی از سر نیاز و مصلحت سیاسی و منافع خود.

"مشروطه سبز اسلامی" و "جنبش امید سبز" پیشکش حضرات. طبقه کارگر از مبارزه روزانه خود و از مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی برای انقلاب سوسیالیستی خود، لغو کار مزدی و رهایی کامل دیگر احاد جامعه مبارزه میکند. زیر پرچم جنبش سبز یا سیاه اسلامی از هر نوعی نباید برود. زیر پرچم جنبش ملی نباید برود. باز کردن دروازه جمهوری اسلامی از طریق شکاف جناحی پیشکش خودتان. این کلاه گشاد سر طبقه کارگر نمیرود. جناحهای جمهوری اسلامی و حامیان آنان تنها با سرنوشت این مردم بازی کرده و بازی خواهند

جمهوری اسلامی که درست مانند سربازان ارتش اسرائیل مخفیانه و علنی سینه شهروندان ایران را نشانه رفته و کشتارشان میکنند نشانشان میدهند. دهها فیلم از چماق بدستان و لباس شخصی های جمهوری اسلامی که مانند سربازان اسرائیلی زنان و مردان این جامعه را با توحش کتک میزنند و چشم بسته به سوی مکانهای نامعلومی می برند، نشان میدهند. جنگ جناحهای درون جمهوری اسلامی هم بدون شک ادامه خواهد داشت. جناح خامنه ای هرچند دست بالا را دارد اما طرف مقابل نیز علیرغم عقب نشینی خود نشان میدهد که هنوز پرچم سفید را بالا نبرده است. همه این تحولات در صحنه سیاست در ایران برخلاف ساده اندیشان چپ پوپولیست نه ریشه در جنگ جناحی بر سرنگونی و یا جلوگیری از سرنگونی جمهوری اسلامی، که ریشه در تشدید تقابل بین طبقه کارگر از یکطرف و بورژوازی و حکومت اسلامی از طرفی دیگر در این دوره و در تناقضات پایه ایست که جمهوری اسلامی را در دل بحران اقتصادی فعلی در خود فرو برده است. و بالاخره ریشه در راه حل هائی دارد که این یا آن جناح جمهوری فکر میکند باید جلو بورژوازی ایران گذاشته شود. که در این صورت یکی باید میدان را برای دیگری خالی و یا هژمونی دیگری را قبول کند.

طبقه کارگر و دیگر مردم معترض واضح است که باید از شکاف درون جمهوری اسلامی به نفع خود استفاده کنند اما وارد شدن در جنگ جناحی و رفتن زیر پرچم این یا آن جناح برای طبقه کارگر و پیشروان کمونیست این طبقه سم است. هر کسی که از سر نیاز خود فکر میکند از این نم

→ علامت سوال میگذارند. یک عده هم که خود را کمونیست می نامند از هول اعتراض صرفاً ضد رژیم خود همراه اینها رفتند زیر پرچم سبز موسوی. به این خیال، واقعا به این خیال که این جنبش را از درون "رادیکالیزه" کنند و سوار موجی شوند که اینها براه انداخته اند. اتفاقی که هرگز نه روی داده و نه روی خواهد داد. جنبش سبز موسوی اما هنوز در میانه راه است. در واقع حرکت جناح خامنه ای در رقم زدن سرنوشت آن تعیین کننده است، چه آنجا که آنها را تحت فشار ناچار از تمکین و تحت هژمونی خود درآورد، که محتمل است، چه آنجا که خود در سازش با آمریکا و غرب پیشقدم شود و از این لحاظ آنان را خلع سلاح کند. تشدید و تعمیق جنگ جناحی درون جمهوری اسلامی که همچنان ادامه دارد و کیهان شریعتمداری نیز شدت و حدت آن را در خود منعکس میکند، بود و نبود و آینده این جنبش را رقم میرند.

با این حال، رویدادهای اخیر در متن اوضاع سیاسی ایران، علیرغم خواست موسوی و سران جناح "اصلاح طلب" و اشتباه محاسبه جناح خامنه ای در این تقابل، تحول جدیدی و اوضاع جدیدی را در ایران ایجاد کرده است. جناح بندیهای درون جمهوری اسلامی را تشدید و تعمیق کرده است و آن را به سطحی علنی و در صحنه جامعه کشانده است. طرف مقابل نشان داد که حتی از کشتار جناح درون جمهوری اسلامی نیز ابائی ندارد. خامنه ای دیگر آن موقعیت "ولی فقیهی" سابق را ندارد. جمهوری اسلامی از این به بعد اگر حماس و جهاد اسلامی و مردم فلسطین را مقابل مردم ایران بگیرد، مردم و جامعه ایران نیز دهها فیلم از تک تیراندازهای

## به تلویزیون پرتو کمک مالی کنید!

تلویزیون پرتو تریبون زن، کارگر و جوان معترض، تریبون آزادیخواهی است. کمکهای خود را میتوانید به شماره حساب زیر واریز کنید.

دارنده حساب: A.J

شماره حساب: ۶۰۲۸۱۷۱۹

کد بانکی: ۲۰۵۸۵۱

نام بانک: Barclays



## ادامه از ص ۱ غرب و جمهوری اسلامی: فصل جدید از بازی با سرنوشت مردم ایران

ببرند. اینجا بوی منافع مالی، وسوسه پهن های سهل الوصول برای مطرح شدن و مشهور گشتن، وسوسه به جایی رسیدن به مشام میرسد. در همین اپوزیسیون کم نیستند جریاناتی که تا مرز حمایت از حملات نظامی بوش به جمهوری اسلامی هم پیش رفتند. کم نیستند جریاناتی که اعمال محاصره اقتصادی را یک میانبر در تحریک مردم برای وارد شدن به مبارزه علیه رژیم مورد دفاع قرار میدهند. اپوزیسیونی که دست گدایی در مقابل دول غربی دراز کرده و در مقابل حمایتی دیپلماتیک کم ارزش و ریاکارانه، واقعیت سیاستهای ضد مردمی دول غرب را از جلوی چشم پنهان میسازند.

سالها تجربه زنده و مبارزه سرسخت یک حکم غیر قابل انکار را به فضای سیاسی ایران تحمیل ساخت، و آن اینکه مبارزه علیه جمهوری اسلامی در عین حال مبارزه فعال علیه سیاستهای ضد مردم دول غربی را نیز میطلبد. همین دولتها در تداوم حیات رژیم نقش تعیین کننده ایفا نموده اند. این دولتها منافع خود را به هر امر دیگری و از جمله آزادی و حقوق پایه ای مردم ایران همواره ترجیح داده اند. فشار بر دولتهای غربی کاملاً بجاست. خواست دخالت مراجع بین المللی برای حمایت از خواستههای برحق و از جمله آزادی زندانیان سیاسی کاملاً بجا و محق است. اما در عین حال باید همواره علیه سازش این دولتها با جمهوری اسلامی ایستاد. و مهمتر از هر چیز نباید در مقابل سیاستهای ضد مردمی از جمله تحریم و تهدیدات نظامی کوتاهی نمود.

این عرصه ای است که از هم اکنون و بطور عاجل بر دوش ما در دفاع از حق مردم ایران برای آزادی و زندگی بهتر، و در سازمان دادن یک مبارزه موثر علیه رژیم اسلامی سنگینی میکند.

\*\*\*

فرانسه اعمال تحریم بر ایران را در دستور کار خود قرار داده اند، محدود ساختن روابط دیپلماتیک تا مسدود ساختن دارایی های مقامات و دواير دولتی ایران بشدت مورد بحث است، اپوزیسیون دلخواه زیر حمایتی فعال و سخاوتمندانه سیاسی و معنوی و مالی گرفته شده است؛ و به این لیست تهدید دستگیری و محاکمه احمدنژاد را نیز باید اضافه نمود. نکته محوری در این زمینه را نباید از قلم انداخت و آن اینکه مطابق جهتگیری رسماً اعلام شده، غرب همه این فشارها را همزمان با مذاکره با رژیم جمهوری اسلامی در دستور کار خود دارد. همه محورها و بهانه های ذکر شده تنها اهرم فشارهایی خواهد بود که رژیم تهران را به شرایط دلخواه رابطه با غرب و مشخصاً منافع آمریکا در عراق و امنیت اسرائیل و بمب اتمی وادار نمایند.

هیچ چیز ریاکارانه تر از این نیست که دول غربی تازه به اکتشافات مفاد غیر دموکراتیک در سیستم دموکراسی در ایران نایل گشته باشند، هیچ چیز چندش آورتر از آن نیست که آزادی و آزادیخواهی در ایران را با آقایان موسوی و رفسنجانی بهم الصاق میکنند، هیچ چیز ناشیانه تر از این نیست که سی سال حکومت شکنجه و سرکوب را به لیست دستگیر شدگان ستاد انتخاباتی موسوی و شرکا محدود میسازند، هیچ چیز چندش آورتر از این نیست که خواست قلبی مردم ایران برای آزادی و زندگی بهتر را زیر قبای سبز موسوی به لجن میکشند. هیچ چیز هشدار دهنده تر از این نیست که لیستهای تحریم اقتصادی، و مورد بنزین بعنوان اولین قلم ذکر شده، را به نام نامی دفاع وجدانی غرب از حقوق مردم ایران در دستور بررسی قرار میگیرد. این سیاستها امتحان خود را پس داده است.

هم اکنون جریانات اپوزیسیون متعددی پا پیش گذاشته اند تا از مواضع غرب به نفع خود بهره

همین شکافها دقیقاً بر اساس رابطه حسنه با غرب شکل گرفته است. غرب اکنون یک رژیم متشتت و همزمان اپوزیسیون حی و حاضر از درون خود رژیم و با پرچم "آبرومند و مناسب" با اهداف خود را یکجا بدست آورده است. ناگفته پیداست که یک شعبه فعال و گسترده از همان اپوزیسیون در خارج کشور ابزارهای بسیار مناسبتری را برای فشار و گروکشی از رژیم اسلامی را در اختیار غرب قرار میدهد.

اعتراضات مردم: مقابله با سرکوب و دفاع از دموکراسی در دولت خودکامه، محمل دلخواه غرب در ابعاد باور نکردنی در دسترس قرار گرفته است. فاصله یک کارناوال انتخاباتی ۷۵ درصدی تا تصاویر کشتارهای خیابانی شیف بزرگی بود که هضم آن برای رسانه ها و دول غربی بیشتر از یک هفته بطول انجامید. "دفاع از مردم" پرچمی است که غرب تا بحال قابلیتهای مانور خود را به جهانیان نشان داده است. یوگسلاوی و عراق نمونه های گویای آن هستند.

غرب سالهای سال است که امتحان خود را در دفاع از منافع مردم ایران در کشمکش طولانی دهها ساله خویش با جمهوری اسلامی پس داده است. محاصره اقتصادی، تحریمهای سیاسی و اعمال فشار مستقیم نظامی و تهدیدات جنگی در این پرونده موج میزند. غرب و در صدر آن آمریکا هرگز منافع مردم ایران را در نظر نداشته اند. اینها دشمن جمهوری اسلامی نیستند، اینها رژیم ایران و بقای آن در چهارچوب منافع خود را بر هر چیز دیگر ترجیح داده اند. دلیلی برای تغییری در اهداف و سیاستهای همیشگی آنها وجود ندارد.

لیست اقلام فشار و تهدیدهای غرب علیه رژیم در همین مدت زمان کوتاه خود گویاست، اروپای مشترک سفیران خود را از ایران فرامیخوانند، سنای آمریکا به همراه اهرمهای دولتی در آلمان و

اوباما گویای پذیرش یک تعادل قوای تازه تر با رژیم بود. بدنبال مصالحه و سازش با جمهوری اسلامی بودند. امروز نوای تحریمها، فشارهای دیپلماتیک، مسدود نمودن دارایی های مقامات رژیم و همچنین کمک مستقیم اپوزیسیون داخلی و

خارجی رژیم از هر سو بگوش میرسد. تحولات سیاسی بعد از انتخابات در ایران، اعتراضات خیابانی و تشتت درون رژیم بنظر میرسد کفه ترازو را به نفع غرب و بضرر جمهوری اسلامی سنگین کرده است. پیامدهای این وضعیت گسترده است، اما هر چه باشد فصل جدیدی از بازی غرب با سرنوشت مردم ایران در راه است و کمترین اثری از برکت برای مبارزه مردم برای خلاصی از بختک رژیم در آن وجود ندارد. جمهوری اسلامی برنده جنگ آمریکا در عراق بود. رژیم در مراحل پایانی مسابقه مربوط به نیروگاههای اتمی بسر میرد. قدرت سیاسی و نظامی و حتی ایدئولوژیک رژیم غیر قابل انکار بود. اما اعتراضات و تحولات اخیر در جبهه های تعیین کننده رژیم را در مقابل طرف حساب غربی خود زمینگیر ساخت.

بعد ایدئولوژیک: جمهوری اسلامی پرچم مقابله با آمریکا و دفاع از مردم مسلمان و مستضعف در مقابل اسرائیل و غرب را از کف داد. امروز در مقابل هر قطعه فیلم نمایش شکنجه سربازان آمریکایی در ابوغریب، و در مقابل هر قطعه فیلم بمباران هواپیماهای اسرائیلی در غزه، در مقابل هر قطعه فیلم محبوبيت خامنه ای در لبنان صدها فیلم و عکس و سند از کشتار مردم در خیابانهای تهران و انواع ادعا علیه سرکوب و جنایات امام و حکومتش علیه شهروندان در سراسر دنیا دست به دست میچرخد.

شکافهای عمیق درون حکومت: جمهوری اسلامی دیگر یک رژیم یکدست و باثبات نیست. بخشی از

## نه قومی ، نه مذهبی ، زنده باد هویت انسانی

## کدام انقلاب؟ ضد کدام انقلاب؟

(در حاشیه بیانیه حزب کمونیست کارگری در مورد انقلاب)

رحمان حسین زاده

ما کمونیستهای روشن بین یاد گرفته ایم و با خونسردی میپذیریم که ما واقعا در مواردی "ضد انقلاب هستیم". ضد بسیاری از انقلابات ارتجاعی و دروغین مرسوم در دنیای موجود هستیم. ما از پیش کسوتان آن نسل کمونیستی هستیم که "ضد انقلاب اسلامی" بوده و هستیم و به این لحاظ سی سال سران جمهوری اسلامی ما را "ضد انقلاب" نامیده اند. از آن نسل کمونیستی هستیم که ملی گرایان کرد سالها ما و منصور حکمت را "ضد انقلاب ملی و ضد انقلاب کرد" معرفی کرده است. ما آن رگه کمونیستی و حکمتیستی هستیم که ناسیونالیسم ایرانی ما را "ضد انقلاب ملی" خود میداند. به نظر در همه این موارد سران جمهوری اسلامی و ناسیونالیسم ایرانی و کرد به درست ما را "ضد انقلاب" نامیده اند. واقعا ما ضد انقلابشان هستیم. باور کن ما آن نسل کمونیستی هستیم که این جمله منصور حکمت را بسیار جدی گرفته ایم که در مطلب کارگران و انقلاب نوشته است. "کارگر کمونیست پیگیرترین دشمن چنین انقلابات و انقلابیون دروغینی است." (خط تاکیدها از من)

دیر نوبت شما رسیده است. بر این اساس آری، ما ضد انقلاب مورد نظر شما یعنی "انقلاب سبزی هستیم" که تنها شغل شریفان زیر لوای کمونیسم اینست به نام "انقلاب مردم" آن را قالب کنید. خوشبختانه در اینکار ناکام مانده اید، به غیر از خودتان، حتی پوپولیستهای قاعدتا متحدتان را هم نتوانسته اید به "انقلاب" نامیدن یک تحرک اعتراضی از قبل معماری شده توسط شاخه های مختلف ناراضیان ملی، مذهبی تا مغز استخوان مرتجع درون و بیرون نظام اسلامی قانع کنید. با صدای رسا گفته و میگویم شما طرفدار این انقلاب و ما ضد آن هستیم. در این روزهای طوفانی این در تاریخ هردویمان ثبت شده است. همانطور که ماجرای طرفداریتان از "انقلاب هخایی و الاحوازی و

صف ارتجاع و اسلام و جنبش سبز ادغام نشوند، بلکه با صدای رسا به آن نه بگویند وصف متمایز خود را جدا کنند، جنبش آزادیخواهانه خود را پی ریزی و سروسامان دهند تا بار دیگر قربانی اهداف جنبشهای بورژوازی و ارتجاعی نشوند.

رهبری عمیقا پوپولیست حزب کمونیست کارگری نه از سر ناآگاهی و به دلیل معرفتی دقیقا به دلیل منفعت جنبشی و سیاسی حی و حاضرشان قادر به ترسیم مرز بین انقلاب و انقلابیگری همگانی و پوپولیستی با انقلاب و انقلابیگری پرولتری و کمونیستی نیست. حقیقتا آنچه را اتفاق افتاده است جنبش و انقلاب خود میدانند. میخواهند در رقابت با جناح سبز این جنبش جناح سرخ همان جنبش را تشکیل دهند. جنبش و انقلابشان است و در راستای آن به هیجان در آمده اند. تلویزیون ۳-۴ ساعته را ۲۴ ساعته میکنند، اما هیچکس بیاد ندارد، دو سال قبل آنوقت که ۱۳ آذر سرخ دانشجویان چپ و کمونیست اتفاق افتاد و جنبش دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب عروج کرد، یکساعت ویژه به برنامه تلویزیونشان اضافه کرده باشند یا هیجان خاصی به آنها دست داده باشد. دلپیش سیاسی و هدفمند است، آن یکی را جنبش خود نمی دانستند و این یکی تحرک سبز جاری، انقلابشان است.

### ضد کدام انقلاب؟

لیدر همیشه در حال "انقلاب" و کاظم نیکخواه از رهبران کنونی حزب کمونیست کارگری فکرایشان را رو هم ریخته اند، که قاطعانه ترین ادعا را علیه پوپولیستی تقدس "انقلاب علی العموم" چیزی تندتراز "ضد انقلاب تمام عیارنامیدن" و عبارت خرافی و مذهبی گونه "جدد انقلاب" علیه ما سراغ نداشته اند. کاظم نیکخواه "معصومانه" توضیح میدهد، نکند حمل بر "زمخت گویی و توهین" استنباط شود. نه دوست سابق، نگران نباش

معانی بسیار متفاوتی بکار میبرند. دنیای ما همه نوع "انقلاب" و همه نوع "انقلابی" ای بخود دیده است. تقریبا هر کس و هر جریانی که میخواهد وضع موجود در جامعه را بشیوه ای ناگهانی و بطور غیرمسالمت آمیز تغییر بدهد از انقلاب حرف میزند و خودش را انقلابی مینامد. خیلی از این انقلابات چیزی بیشتر از ارتجاع صرف نیستند. نمونه "انقلاب اسلامی" زنده و حی و حاضر جلوی چشم ماست. عقب مانده ترین خرافات و مشقت بارترین اوضاع را انقلاب نام گذاشته اند. مرتجع ترین و کثیف ترین عناصر نام انقلابی بر خود نهاده اند. کارگر کمونیست پیگیرترین دشمن چنین انقلابات و انقلابیون دروغینی است. (خط تاکیدها از من)

رهبری "بسیار انقلابی" حزب کمونیست کارگری اگر پیوستگی و اتکا به جنبش کمونیستی کارگران قطب نمای کارشان بود، اگر از سر نیازهای آن جنبش به خط مشی مارکسیستی نیاز پیدا میکردند، اگر ذره ای کاربست در افزوده های فکری و سیاسی مارکسیست برجسته دوره معاصر منصور حکمت به درد جنبششان میخورد، قاعدتا نمی بایست این چنین شیفته از پیشی "انقلاب" به طور کلی میبودند. حتی اگر از سر سطحی گری باور کرده اند، تحولی که افتاده عین "انقلاب" است، دقیقا می بایست به کارگران و انقلاب منصور حکمت بر میگشتند و میپرسیدند کدام انقلاب؟ اما این مطلب و منصور حکمت و سؤال کدام انقلاب؟ مزاحم انقلاب امروزشان است؟ اینها اگر باورشان شده است این رویداد همطراز انقلاب ۵۷ است، و اگر کمونیست کارگری باقی میمانند، می بایست این درس ارزنده و بدیهی برگرفته از دوره انقلاب ۵۷ را به میان کارگران و مردم معترض میبردند، که به افق و تصویر و سیاست و پراتیک جنبش و انقلاب همگانی تمکین نکنند. به کارگران و مردم میگفتند نه تنها در

بیانیه حزب کمونیست کارگری به تاریخ سوم تیر ۱۳۸۸ ابتدا با این عنوان منتشر شد که "انقلاب با قدرت پیش میرود" سپس با هر محاسبه و مشاهده ای که داشتند، احتمالا با بو بردن از سازش و عقب نشینی موسوی و افول "جنبش و انقلاب سبز" بی سروصدا این عنوان را به "رژیم اسلامی در محاصره انقلاب" تغییر دادند. صرفنظر از این معلق زدن سریع اپورتونیستی، اما "انقلاب" خمیر مایه این بیانیه و کل جنب و جوش و جست و خیز این دوره این جریان بوده است. تا آنجا که من تعقیب کرده ام، چه معماران و سازندگان "جنبش سبز" و چه در میان اپوزیسیون چپ و راست حامی بی چون و چرای "خیزش اعتراضی اخیر ایران" و چه بقیه پوپولیستهای هم صنف و رفیق نیمه راه حزب کمونیست کارگری کسی تا این حد پیش نرفته است که آن را "انقلاب" بنامد. صرفنظر از موضعگیری سیاسی موافق و یا مخالف تحرک اعتراضی وسیع اخیر تحت هژمونی جنبش سبز موسوی، ذوق زدگی کودکان و بی مایگی سیاسی زیادی میخواد که این پدیده را "انقلاب مردم" نامگذاری کنید. در فرصت دیگری به علت این مسئله میپردازم. اما بیابید برای لحظه ای این ذوق زدگی کودکان و این "انقلاب" حزب کمونیست کارگری را فرض بگیریم. بیابید برای لحظه ای در این خود فریبی پوپولیستی آنها شریک شویم که گویا این رویداد مشابه انقلاب ۵۷ است. لذا اولین سؤالی که در مقابلشان قرار داده میشود و آن هم نه از جانب من بلکه از جانب مارکسیست برجسته ای چون منصور حکمت این سؤال است. کدام انقلاب؟ منصور حکمت در مطلب نیز کارگران و انقلاب

مینویسد: "کارگران کمونیست خواهان انقلابند. اما کدام انقلاب؟ طبقات مختلف و گرایشات سیاسی و اجتماعی مختلف "انقلاب" را به

# آزادی، برابری، حکومت کارگری

## کارگران و انقلاب

منصور حکمت

کسانی که مورد تعرض بخش های تازه بقدرت رسیده طبقه حاکمه قرار گرفته اند خود کارگران بوده اند و انقلاب خود به دستاویز جدیدی برای سرکوب جنبش کارگری تبدیل شده است. بنابراین وقتی کارگر از انقلاب صحبت میکند باید دقیقاً بداند که چه چیز میخواهد و چه چیز نمیکند. ما خواهان انقلاب کارگری علیه کل سیستم سرمایه داری و کل قدرت طبقه سرمایه داری هستیم. ما خواهان انقلاب کمونیستی هستیم که جامعه موجود را از بنیاد دگرگون میکند. انقلاب کارگری چه هدفی را دنبال میکند؟ پاسخ این سوال در همین جامعه سرمایه داری نهفته است. هر کارگری که ده دقیقه به اوضاع خودش فکر کند ایراد اصلی ای را که باید در دنیا برطرف شود تشخیص میدهد. این جامعه وارونه است. ←

نمانده است و منطق نظام سرمایه داری بار دیگر این واقعیت را آشکار کرده است که مادام که اساس سرمایه و سرمایه داری پابرجاست نصیب توده کارگر و زحمتکش جز فقر و بی حقوقی سیاسی و اجتماعی نخواهد بود. خاصیت مشترک همه این انقلابات دروغین و نیم بند این است که تماماً تحت تأثیر اهداف و مقاصد بخش هایی از خود طبقات حاکمه قرار داشته اند و رهبری سیاسی و عملی آنها بدست همین اقشار بوده است. کارگران همواره بعنوان نیروی ذخیره و کمکی به میدان کشیده شده اند، جنگیده اند و فداکاری های بی نظیر از خود نشان داده اند. اما حاصل کار جز دست بدست شدن قدرت در درون خود طبقه سرمایه دار و جز پیدایش شکل های جدیدی برای اداره نظام استثمارگر موجود نبوده است. در بسیاری موارد اولین

اسباب برخی دیگر از انقلابات چیزی فراتر از اصلاحات محدود در وضع موجود نیستند. خلاصی از استبداد، کسب استقلال اقتصادی، برنامه ریزی و بهبود سطح تولید، توزیع به اصطلاح "عادلانه تر" ثروت و غیره مضمون اصلی بسیاری از تحولاتی بوده است که در کشورهای مختلف تحت عنوان انقلاب صورت گرفته است. در همه این موارد بنیاد مناسبات موجود در جامعه و کل نظامی که مایه مشقات و محرومیت های توده مردم کارگر و زحمتکش را تشکیل میدهد دست نخورده باقی مانده است. دو دهه قبل شاهد انقلابات متعدد اینچنینی در کشورهای تحت سلطه بوده است. امروز وقتی به این کشورهای انقلاب کرده نگاه میکنیم دیگر حتی نشانی از همان تحولات محدود ناشی از انقلاب هم باقی

کارگران کمونیست خواهان انقلابند. اما کدام انقلاب؟ طبقات مختلف و گرایشهای سیاسی و اجتماعی مختلف "انقلاب" را به معانی بسیار متفاوتی بکار میبرند. دنیای ما همه نوع "انقلاب" و همه نوع "انقلابی" ای بخود دیده است. تقریباً هر کس و هر جریانی که میخواهد وضع موجود در جامعه را بشیوه ای ناگهانی و بطور غیرمسالمت آمیز تغییر بدهد از انقلاب حرف میزند و خودش را انقلابی مینامد. خیلی از این انقلابات چیزی بیشتر از ارتجاع صرف نیستند. نمونه "انقلاب اسلامی" زنده و حی و حاضر جلوی چشم ماست. عقب مانده ترین خرافات و مشقت بارترین اوضاع را انقلاب نام گذاشته اند. مرتجع ترین و کثیف ترین عناصر نام انقلابی بر خود نهاده اند. کارگر کمونیست پیگیرترین دشمن چنین انقلابات و انقلابیون دروغینی

شرکت در تحرک هخا و الاحواز و ناسیونالیستها آذری کشاند و با همین منطق امروز دنباله رو جنبش سبز موسوی و اولین قربانی چپ در جریان این تحول هستند."

فراتر از جست و خیز پوپولیستی بی شائبه حزب کمونیست کارگری، تحولات دو هفته اخیر نشان داد "کمونیسم بورژوایی و پوپولیستی ایران" بار دیگر ظرفیت بالایی برای تبدیل کردن خود و طبقه کارگر به سیاهی لشکر جنبشهای بورژوایی و ارتجاعی دارد. این خطر بزرگی برای جنبش کارگری و کمونیستی ایران است. ابعاد این پدیده را باید بیشتر شناخت و راه اجتناب از آن را نشان داد. به سهم خود در آینده ای نزدیک به صورت سخنرانی و سمینار به این مسئله میپردازم. در خاتمه علاقمندان را به مطالعه مطلب ارزنده کارگران و انقلاب منصور حکمت دعوت میکنم که در این شماره پرتو مجدداً منتشر میکنیم.

\*\*\*

سبز را به جنبش سرخ تبدیل کنند. (توهم کودتاکانه) عوامفریبانه مرز بین یک جنبش خود جوش که هنوز هژمونی و رهبری خاصی ندارد را با یک جنبش سبز ارتجاعی صاحب کاراکتر و مطالبه ارتجاعی و از قبل معماری شده رامخدوش میکنند. به این اپورتونیسم و تناقض در موضع سیاسیشان جواب نمیدهند که چطور است روز انتخابات به میلیونها مردم میگفتند در انتخابات شرکت نکنید و درست روز بعد به هزاران هزار نفر از همان مردم که دنباله رو موسوی با شعار "ابطال" انتخابات" بر عکس میگویند، شرکت کنید. مبنای این اپورتونیسم سیاسی، پوپولیسم شناخته شده ایست که سرنگونی طلبی به هر قیمت کل فلسفه وجودی این جریان و هم "استراتژی وهم تاکتیک" آن را تشکیل داده است. در این راستا دنباله رو هر جنب و جوشی مستقل از کاراکتر و سیاست آن هستند. همین نگرش پوپولیستی و سرنگونی طلبی سطحی آنها را به

من با این پاراگراف ابتدای مطلب کاظم نیکخواه بسیار موافقم که نوشته است "لنین زمانی جمله ای با این مضمون گفته بود که در جریان انقلاب، مردم در عرض یک ماه به اندازه بیست سال به آگاهی دست پیدا میکنند. باید به این گفته لنین این را هم اضافه کرد که احزاب و جریانات سیاسی نیز با همین سرعت پوست میترکانند و به چپ و راست میچرخند." من هم فکر میکنم حزب کمونیست کارگری از آن نمونه احزاب است که چند روزه ره صد ساله پیمود و متأسفانه سر از پا نشناخته و با سر به عمق منجلابی پرت شد که مقدرات آن را موسوی و جنبش سبز ملیون و مذهبیین رانده شده از هرم قدرت جمهوری سیاه اسلامی تا این لحظه تعیین میکنند. در مطلب هفته قبل نوشتم "در این میان مواضع پوپولیستی حزب کمونیست کارگری و لیدر آن از همه نخ نما تر است. چشم بسته قاطی این جنبش و به قول خودشان دنباله رو این "انقلاب" شده اند. گویا از درون میخواهند جنبش

→ ناسیونالیستهای ترک" و ضدیت ما با همین "انقلابات" در پرونده هر دو ثبت شده است. تحمل داشته باش کارگر و آزادیخواهی قضاوت خود را میکند. و خطاب به حمید تقوایی یاد آوری این نکته لازم است که برای ما و دنیای بیرون فرقه شما این رویداد به عنوان "انقلاب" موضوعیتی ندارد تا "جغد انقلاب" ادعاییتان موضوعیتی داشته باشد. این را هم به حساب پرت و پلا گویبهای همیشگیان میگذاریم و از آن میگذریم. اما شما که باور دارید انقلاب در جریان است، شاید یادآوری این نکته بی فایده نباشد در انقلابی که فعلاً مقدرات آن را دیگران برایتان تعیین میکنند، بدون تردید نقش شما چیزی بیشتر از "بارکش انقلاب" نخواهد بود. جدل سیاسی و اختلاف سیاسی فعلاً به کنار به تجارب و عاقبت چپ های معصومی که نقشی جز بارکش انقلاب دیگران را نداشته اند، کمی توجه کنید و خود را از این مخصصه نجات دهید.

# زنده باد آزادیخواهی و برابری طلبی

→ تولید کنندگان ثروت جامعه، کارگران، بی چیزند و بیکاران ثروتمند. پست ترین و فرومایه ترین عناصر، نجبا و عالیجنابان این جامعه اند و شریف ترین مردم، توده زحمتکشان فرودست و بی حقوق اند. آنها که یک عمر کار کرده اند و ثروت ساخته اند حتی پس از سی سال برای گذران هر روز از زندگی خود باید از نو برای کارشان مشتری پیدا کنند. قدرت خلافت و مولد کارگر خود را در قدرت اجتماعی و سیاسی روزافزون سرمایه و فرودستی هرچه بیشتر خود کارگر نشان میدهد.

برای حفظ این جامعه وارونه دولت ها پیدا شده اند، ارتشها ایجاد شده اند، زندانها و شکنجه گاهها بنا شده اند، خدایان آفریده شده اند و مذاهب ساخته شده اند. مساله از روز روشن تر است. این جامعه مبتنی بر بردگی است. بردگی مزدی. هیچ درجه رشد خدمات اجتماعی و بیمه ها و افزایش درآمد کارگران که تازه همه باید با نبرد و با زور از حلقوم طبقات حاکم بیرون کشیده شوند، در اساس این موقعیت برده وار کارگر تغییری نمیدهد. کودکی که امروز در میان ما متولد میشود مهر استخدام سرمایه شدن را بر پیشانی خود دارد.

کل تبعیضات اجتماعی و سیاسی و کل فساد و تباهی اخلاقی جامعه حاضر، از ستمگری بر زنان و تبعیض نژادی تا اعتیاد و فحشا، از رقابت و منفعت طلبی فردی که در خون جامعه جریان دارد تا قحطی و گرسنگی و بیماری که هر روز میلیونها انسان محروم را بکام مرگ میکشد، همه حاصل این وارونگی جامعه اند. جامعه ای که صاحبان برحق و آفرینندگان واقعی آن، کارگران، اسیر بردگی مزدی اند. انقلاب کارگری بر سر در هم کوبیدن بنیاد این جامعه طبقاتی است.

بنیاد این نظام مالکیت خصوصی اقلیتی کوچک بر وسائل تولید در جامعه است. مادام که انسانها برای نان خوردن و برای برخوردار شدن از حداقلی از رفاه ناگزیرند

برای کس دیگری کار کنند که اختیار وسائل تولید را در دست گرفته است، مادام که تولید اجتماعی و تامین مایحتاج بشر تنها از طریق سود رسانی به مالکان انگل وسائل تولید ممکن است، صحتی از آزادی و برابری انسانها و از میان بردن محرومیت ها و تبعیضات نمیتواند در میان باشد. انقلاب کارگری در اساس خود انقلابی علیه مالکیت خصوصی طبقه سرمایه دار بر وسائل تولید اجتماعی است. انقلاب کارگری انقلابی برای برقراری مالکیت و کنترل اشتراکی و دسته جمعی تولید کنندگان بر وسائل کار و تولید است. انقلاب کارگری انقلابی برای محو طبقات و استئمار طبقاتی است.

بورژوازی به زبان خوش دست از قدرت اش بر نمیدارد و بساط استثمارش را جمع نمیکند. پس باید انقلاب کرد، حکومتی کارگری برقرار ساخت که مقاومت استثمارگران را در هم میشکند و راه را برای جامعه ای بدون استثمار و لاجرم بدون نیاز به هیچ نوع حکومت و ستم و خرافه باز می کند.

برای کارگر کمونیست انقلاب یعنی خیزش طبقه کارگر برای عملی کردن تمام این تحول عظیم اجتماعی. مبارزه برای آزادی، برابری و حکومت کارگری. اگر کارگر به میدان سیاست میاید باید برای این بیاید. باید بعنوان رهبر رهائی کل جامعه به میدان بیاید. دوران کشیده شدن کارگران بدنبال این و آن بسر رسیده است. جریان کمونیستی در درون طبقه کارگر هدف خود را این قرار داده است که کارگران را به این دورنما مجهز کند و حرکت مستقل کارگران برای کسب قدرت سیاسی و انجام انقلاب کارگری را سازمان بدهد.

اگر چیزی گرایش کمونیستی را از سایر گرایشات در درون جنبش کارگری متمایز میکند همین تلاش برای جایگیر کردن آرمان انقلاب کارگری در درون طبقه کارگر و سازمان دادن نیروی این انقلاب است. کارگر کمونیست در صف

مقدم هر مبارزه برای بهبود شرایط کار و زندگی کارگران است. اما او در این مبارزه هدف عالی تری را نیز دنبال میکند. از نظر ما در دل این مبارزات است که کارگر خود را به عنوان یک طبقه میشناسد، به قدرت خود واقف میشود و با راه رهائی خود، انقلاب کارگری علیه کل نظام اقتصادی و اجتماعی موجود آشنا میشود. سازماندهی انقلاب کارگری امری مربوط به آینده دور نیست. این تلاش هم اکنون در جریان است.

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضاء یک طبقه جهانی اند تقویت میشود، هرجا کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق کارگری که به کمونیسم و به محافل و سلول های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول ها و محافل کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت حکومت کارگران را تشکیل خواهند داد.

هیچکس تردید ندارد که حکومت و اقتصاد سرمایه داری در ایران دچار یک بحران عمیق است و جامعه ایران در آستانه تحولات سیاسی تعیین کننده ای قرار گرفته است. دیر با زود جدال طبقات اجتماعی در ایران اوج تازه ای خواهد گرفت. احزاب و نیروهای بورژوازی، چه در داخل حکومت اسلامی و چه در خارج آن دارند خود را برای زورآزمایی های نهائی آماده میکنند.

اینبار ما باید تضمین کنیم که طبقه کارگر بعنوان یک نیروی مستقل، زیر پرچم خود و با آرمان انقلاب کارگری به میدان خواهد آمد. این کار عملی است. جریان کمونیستی در درون طبقه کارگر جریان قدرتمندی است. حزب کمونیست ایران گوشه ای از یک حزب کمونیستی کارگری به مراتب نیرومندتر است که هم اکنون ریشه های خود را در درون طبقه

کارگر و جنبش های اعتراضی کارگران محکم کرده است. شعارهای ما و افق های ما هم اکنون راه خود را در میان توده های وسیع طبقه کارگر باز کرده اند. حکومت اسلامی هم اکنون فشار این حزب وسیع و اعلام نشده کارگری را بشدت بر پیکر خود احساس میکند. به سرنوشت قانون کار اسلامی نگاه کنید، به حال و روز شوراهای اسلامی نگاه کنید، مجامع عمومی کارگران و مطالبات آنان را ببینید، همه گواه یک رادیکالیسم قدرتمند کارگری است که در طول دوره پس از انقلاب ۵۷ در ایران شکل گرفته است.

اگر بناست طبقه کارگر ایران در تحولات آتی بار دیگر قربانی نشود، این حزب عظیم و اعلام نشده باید سر و سامان بگیرد. اجزاء مختلف آن، حزب کمونیست ایران، شبکه های گسترده محافل کارگران کمونیست، جنبش مجامع عمومی و سلول های رهبری اعتراضات کارگری باید در یک حرکت واحد کارگری ادغام شوند

این عاجل ترین کاری است که کمونیسم کارگری در ایران در برابر خود قرار میدهد. برنامه ما برای جامعه، راه حل های ما برای رفع مشقاتی که دامنگیر توده های وسیع زحمتکشان است، شعارها و خواسته های ما همه روشن است. شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری، یعنی چکیده انقلاب اجتماعی کارگران، هم اکنون در دل توده های وسیع طبقه ما جای گرفته است. تبدیل همه این مصالح و امکانات به یک حزب قدرتمند اجتماعی که قادر به هدایت کل طبقه کارگر در نبرد های تعیین کننده آتی باشد، این کار ماست. این اولویت اساسی کارگران کمونیست در ایران است.

**کمونیست ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران**  
شماره ۵۳، شهریور ۱۳۶۸

## مسائل اساسی امروز

### بهرام مدرسی

آرزویشان جهانی آزادی و برابر است یک خطای بزرگ بود.

پیروزی احمدی نژاد مسایلی اساسی را از یکطرف برای موسوی - رفسنجانی و خامنه ای - احمدی نژاد از یکطرف و مردمی که آرزوی آزادیشان را به موسوی گره زدند و کمونیستها و آزادیخواهان از طرف دیگر مطرح کرده است.

تا آنجا که به جناح های درونی رژیم و نیروهای حامیشان در ابوزیون مربوط میشود، هدفشان از هر طرف بازگرداندن مردم به خانه و آرام کردن اوضاع است. رابطه مردم با حکومت همیشه این بوده است. آن هم جرئی از همان توافقات اولیه و اساسی همه جناح های حکومت است. سرکوب مردم و بخصوص آرام نگاه داشتن طبقه کارگر و فضای سیاسی حاکم، احتیاج اولیه همه جناح های حکومت است. چه موسوی و چه احمدی نژاد برای اعمال اهدافشان احتیاجی به مردم ندارند، دستگاه نظامی و امنیتی حکومت ضامن باقی ماندن این ها در قدرت است. مردم تنها تا آنجا که اهرمی برای فشار به جناح مقابل باشند، حضورشان تحمل خواهد شد. اینکه این سیکل با تصفیه های درونی رژیم همراه خواهد بود یا نه؟ نه مسئله ما هست و نه در این رابطه مهم. برای ما این مسئله تا آنجا اهمیت دارد که بدانیم هر دستگیری و تصفیه جناحی رژیم، همراه خواهد بود با دستگیری و سرکوب وسیعتر مردم، فعالین سیاسی و حاکم کردن فضایی پادگانی به کل جامعه.

مردم و بخصوص جوانانی که به نادرست دخیل به پرچم سبز موسوی بستند، امروز میبینند که این شور و هیجان در دفاع از موسوی به جایی نرسید. آنها امروز واقعیات مهمتر و اساسی تری را در مقابل خود میبینند. واقعیاتی که سنگینی شان در آن مبارزه برای تغییر انسانی در آن جامعه بسیار بسیار مهمتر

دستگیری های وسیع فعالین دانشجویی، کارگری و زنان را داشت و نه کروی و رفسنجانی اعتراضی به موج وسیع اعدام های دو ساله اخیر. چه احمدی نژاد و چه موسوی اگر امکان به میدان آمدن صف مستقلی از جنبش رادیکال و اعتراضی مردم به رهبری همین نیروهای کمونیست را میدیدند، با این خیال راحت مردم را دعوت به اعتراض خیابانی نمیکردند. پرچم سبز موسوی تنها با تضمین محاصره و زندان پرچم سرخ آزادی و برابری و اعتراض طبقه کارگر امکان برافراشته شدن یافت. همین تحركات وسیع دفتر تحکیم وحدت بعد از سرکوب دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب در محیطهای دانشگاهی را توضیح میدهد. همین زهرا رهنورد، آن هنگام که فعالین واقعی آزادی و برابری زنان در زندان ها محبوس هستند را بعنوان رهبر جنبش آزادی زنان معرفی میکند. همین رهبران شوراهای اسلامی کار را بعنوان سخنگویان کارگران در حمایت از احمدی نژاد به میدان میآورد.

سرکوب وسیع دانشجویان، فعالین اجتماعی، فعالین جنبش آزادی زنان و فعالین جنبش کارگری و تحمیل شرایط پادگانی به کل جامعه در کنار فقر و بحران و تورم و بیکاری میلیونی مردم و بخصوص جوانان اما طولانی مدت مردم را در خانه نگاه نمیدارد. انتخابات رژیم اسلامی برای بخش زیادی از مردمی که به این مناسبت به خیابان آمدند نتیجه توهم امکان تغییرات اساسی زیر پرچم سبز موسوی بود. پرچمی که همانطور که گفته شد، زمین بازی اش با سرکوب و زندان آزادیخواهان و کمونیست ها تضمین شد. طبیعی است که بخش های زیادی از حامیان موسوی، اهداف و سیاست هایشان فراتر از سیاست ها و اهداف رفسنجانی و موسوی نبود و نیست. امید بستن به تغییر زیر پرچم موسوی اما برای آن بخش از مردمی که

تغییراتی در جامعه را میکنند، باید ارزیابی کرد.

دامنه تناقضات و کشمکش های این دوره اما در مقایسه با دوره های قبل بسیار وسیعتر بودند. اینکه آیا اختلافات درونی رژیم اسلامی میتواند منجر به از هم پاشیدن کل حکومت اسلامی بشود یا نه طبعاً امکانی باز است. این امکان پذیر است، سوال اما آنجا است که آیا این از هم پاشیدن حکومت منجر به ایجاد جامعه ای آزاد و برابر خواهد شد؟ در شرایطی که کمونیست ها، آن نیرو و پرچمی که شعارها و اهداف سیاسی ساختن یک جامعه آزاد و برابر را فرموله کنند و مردم را مستقیماً حول این اهداف سازمان دهند و آنها را قدم به قدم به این هدف نزدیک کنند، ضعیف هستند، آلترناتیو های بورژوازی دیگر زندگی دیگر را به مردم در نتیجه این از همپاشی حکومت میتوانند رقم بزنند. در این شرایط آنکه از هر طرف ضرر خواهد کرد همان مردم آزادیخواه، طبقه کارگر و انسانیت در آن جامعه خواهد بود. نیروهای نظامی و شبه نظامی وابسته به هریک از جناح های حکومت در کنار احزاب و جریانات ناسیونالیست امکان از هم پاشاندن شیرازه های جامعه و تکرار صحنه های جنگ داخلی یوگسلاوی را دارند. آنچه که در آن دوره اتفاق افتاد، همان تاکید بر توافق های بنیادی جناحهای درونی رژیم اسلامی بود.

حکومت طی بیش از دو سال سرکوب سیستماتیک، شکنجه و به زندان انداختن بخش وسیعی از نیروهای کمونیست و آزادیخواه و برابری طلب و حاکم کردن فضای پادگانی بر کل جامعه موفق شد شرایطی را فراهم کند که پرچم های اعتراضی که تنها در چهارچوب این رژیم و "قانون اساسی" اش عمل سیاسی خود را تعریف میکنند بعنوان تنها نیروی مطرح برای مردم معرفی و امکان عمل سیاسی آنها تضمین شود. نه موسوی اعتراضی به

پرچم سبز خط امامی میرحسین موسوی این دوره مبارزه اش را علیه پرچم سپاه اسلامی احمدی نژاد باخت. روشن است که نه موسوی تنها چهره این فراکسیون درونی رژیم اسلامی است و نه احمدی نژاد تنها چهره جبهه اش. اختلافات درونی رژیم اسلامی از ابتدای کسب قدرت از طرف این رژیم جزیی از واقعیت داده شده این رژیم بوده است. بنی صدر، طالقانی، خاتمی، رفسنجانی، کروی و موسوی چهره های این تناقضات درونی تاکنونی بوده اند.

خصلت مشخصه اختلافات درونی جناح های رژیم توافق های اساسی شان برسر بنیاد های اقتصادی، سیاسی و هویتی رژیم اسلامی است. چه خاتمی و چه موسوی و رفسنجانی و کروی از جمله آرشیکت های رژیم اسلامی بوده و هستند. هم عملکرد خاتمی در دور ریاست جمهوری و هم تک تک بیانیه های موسوی و کروی در این دوره این واقعیت را نشان میدهند. اختلافات درونی رژیم اسلامی را در چهارچوب توافقات این جناح ها بر سر ماندن و بقای رژیم اسلامی باید فهمید. نه خاتمی "خیانت کار" بود و نه موسوی "کوتاه آمده"! این القاب تنها بیان سرخوردگی نیروها و کسانی است که در هریک از این دوره ها دل به یکی از این جناح ها بستند. نه خاتمی قرار بود انقلابی باشد و نه موسوی خیال سرنگونی رژیم اسلامی را دارد. اهداف بیان شده از طرف اینان تنها بیان گر همین واقعیت هستند.

چه در دوره خاتمی و چه در این دوره موسوی، نیروهای معینی به حمایت از این فراکسیونهای درونی رژیم اسلامی علیه فراکسیون مقابل پرداختند، همانطور که نیروها و احزاب دیگری در مقابل کلیت رژیم اسلامی به افشای اهداف جنگ های خانگی رژیم اسلامی پرداختند. این حمایت ها را بسته به این که این نیروها چه ارزیابی از رژیم اسلامی دارند و آرزوی چه

## دست مذهب از زندگی مردم کوتاه!

## علیه این توحش باید ایستاد!

حزب حکمتیست ضمن محکوم کردن این جنایت، مردم را به اعتراض علیه اعدام و نسل کشی فرا میخواند. در مقابل این توحش افسار گسیخته باید ایستاد. در مقابل بساط اعدام مردم بی دفاع به هر بهانه ای، باید ایستاد و آن را محکوم کرد. همزمان و در شرایطی که بیش از دو هزار نفر از مردم را در همین دوره کوتاه فوری همه دستگیر شدگان، آزادی همه زندانیان سیاسی شد.

مرگ بر جمهوری اسلامی  
زنده باد آزادی و برابری

حزب کمونیست کارگری ایران-  
حکمتیست  
۱۳ تیر ۱۳۸۸ - ۴ جولای  
۲۰۰۹

ایران و زیر پا گذاشتن ابتدایی ترین حقوق اولیه شهروندان این جامعه است. اعدام ۳۲ نفر در دل اتفاقات اخیر و اعتراضاتی که در ایران در جریان است، در کنار دستگیرهای وسیع، خانه گردی و حمله شبانه اوباش مسلح به محلات و خانه های مردم، حمله و بازداشت های وسیع در دانشگاهها، احضار و بازداشت و پرونده سازی برای فعالین کارگری و هر کس که زبان به اعتراض گشوده است، راه اندازی مراسم شنیع اعتراف گیری و سر انجام و در ادامه اعدام ۳۲ نفر به جرایم اعلام شده، همگی زنجیره ای از اقدام برای ساکت کردن اعتراض مردم، برای به تمکین کشاندن و به سکوت واداشتن جامعه و حفظ استبداد حاکم است.

سال حاکمیت جمهوری اسلامی تاریخ نسل کشی و شکنجه و اعدام مخالفین خود، تاریخ ترور و کشتار دسته جمعی، تاریخ شکنجه و جنایت هر روزه علیه مردمی بوده است که جمهوری اسلامی را نمیخواهند. اعلام اینکه اعدام شدگان باندهای قاچاق مواد مخدراند سر سوزنی از جنایتی که سران جمهوری اسلامی مرتکب میشوند کم نخواهد کرد. باندهای کشتار و ترور در حاکمیت با این اقدام میخوانند جامعه را مرعوب کنند. امروز با راه انداختن اعدام از میان مردمی که جرمشان را خرید و فروش مواد مخدر اعلام کرده اند، از حلقه های ضعیف شروع کرده اند تا هم ما را مرعوب کنند، هم کسی زبان به اعتراض نگوید. این اقدام جنایتی علیه همه مردم

طبق اخبار منتشر شده امروز شنبه ۱۳ تیر - ۴ جولای، ۲۰ نفر در زندان رجایی شهر کرج حلق آویز شده اند، همچنین در هفته گذشته نیز ۱۲ نفر در شهر قم و زندان اوین اعدام شده اند. جمهوری اسلامی جرایم اعدام شدگان را خرید و فروش مواد مخدر اعلام کرده است. صرف نظر از اینکه جرایم ۳۲ نفری که در عرض یک هفته حلق آویز شده اند چه بوده است، اقدام به اعدام آنها جنایتی علیه بشریت و تلاش مذبحخانه از جانب سران جنایتکار جمهوری اسلامی برای ایجاد فضای رعب و وحشت است. سی سال است در این جامعه و هر بار به بهانه ای جمعی از مردم توسط باندهای آدم کش و در دادگاههای جمهوری اسلامی بدون هیچ حق و حقوقی، بدون هیچ امکانی در دفاع از خود، بعد از شکنجه های وحشیانه به شیوه های مختلف کشته میشوند. تاریخ سی

جامعه را حول خود متحد سازد. - پیروزی انسانیت بر بربریت بورژوازی را باید با متشکل کردن مبارزه طبقه کارگر تضمین کرد. باید یکبار برای همیشه از فعالیت در عرصه های حاشیه ای زندگی و کار طبقه کارگر فاصله گرفت و مستقیماً کارگران را در رشته های تولیدی اصلی متشکل کرد. - امکان دفاع از خود مردم علیه دستجات میلیتانت اسلامی یا ناسیونالیستی را فراهم کنند. - نیروهای سیاسی که مردم را به گوشت دم توپ اختلافات درونی رژیم تبدیل کردند را وسیعاً افشا کنند. - سازمان، سازمان و بازهم سازمان. کمونیست ها باید در کارخانه ها، محلات و دانشگاه ها آن ستون فقرات اصلی که مردم به آن اعتماد کنند و حولش متشکل شوند را ایجاد کنند. بدون تحزب و فعالیت متشکل کمونیستی ما شانس برای پیروزی نخواهیم داشت. حزب حکمتیست تنها حزبی است که این امکان را به کمونیست ها میدهد.

\*\*\*

طبقه کارگر بدهد، حزبی که طبقه کارگر، جوانان، زنان و مردم را متحد کند، حزبی که امکان عمل سیاسی مستقیم مردم و طبقه کارگر را تضمین کند، حزبی که فعالین و پیشروان جنبش آزادی و برابری و رهایی انسان را در خورد متحد کرده باشد. کمونیست ها امروز بخصوص باید: - اختلافات طبقاتی، اختلافات در اهداف، روش ها، سیاست ها و افق ها را به روشنی به همه نشان دهند. باید به آن دسته از مردمی که امروز سرخورده شده اند راه پیروزی و مبارزه را نشان داد. باید به آن بخشی از طبقه کارگر که خود را قربانی جنگ های درون جناحی رژیم کرد، واقعیات را نشان بدهند. - صبورانه اشتباهات مردمی که در یکی از این جبهه های جنگ درونی رژیم شرکت کردند را به آن ها نشان دهند. - مردم و طبقه کارگر را برای مقابله با یک دوره جدید تعرض و سرکوب رژیم، برای دفاع از خود و زندگی شان آماده کنند. - پرچم آزادی و برابری باید یکبار دیگر فضای سیاسی اعتراضی

مردمی که در این دوره سیاه پوش شدند و به صف احمدی نژاد پیوستند، بخصوص افشار فقیرتر جامعه، احساس پیروزی میکنند. این احساس از هر سر که باشد نتیجه اش تنها قبولی بی سر و صدای شرایطی است که بورژوازی به انسان کارکن تحمیل میکند. خفقان مطلق، استثمار وحشیانه تر، فقر بیشتر، تورم، گرانی و بیکاری بیشتر. پرچم سبز موسوی اگر اساساً جوانان را هدف قرار داد، پرچم سیاه احمدی نژاد مستقیم رو به طبقه کارگر و افشار فقیرتر جامعه داشت. در این به اصطلاح پیروزی، این بخش از طبقه کارگر یکبار دیگر داوطلبانه عقب نشست. اهداف خود را فراموش کرد و قربانی جنگ های درونی طبقه حاکمه شد. کمونیست ها و بخصوص حکمتیست ها اما امروز در مقابل مسایل بسیار مهمی قرار گرفته اند. اتفاقات دوره اخیر یکبار دیگر ضرورت دخالت کمونیستی را حیاتی کرد. یکبار دیگر دیدیم که در صورت عدم حضور یک حزب کمونیستی قدرتمند، حزبی که آن آگاهی سیاسی و طبقاتی لازم را به جامعه و بخصوص به

→ از شعارهای دوره ای این یا آن فرد پوزسیون یا اپوزسیون در حکومت اسلامی هستند. آنها دیدند که با پرچم سبز موسوی نمیتوان انقلاب کرد. آنها دیدند که حتی اگر موسوی و رفسنجانی را هم خوب بشناسند، حتی اگر با شعارهای دیگر و خواست های دیگر در این صف سبز پوشان قرار بگیرند، بازهم سیاهی لشکر موسوی هستند، دیدند که این نه آنها بلکه موسوی است که راه را نشان میدهد. دیدند که فشار واقعیات صف بندی طبقاتی نیروهای سیاسی در آن جامعه بسیار سنگینتر از اختلافات درون جناحی اینها با هم است. مردمی که در این دوره سبز پوش شدند، بخصوص جوانان، شکستشان را میبینند. نتایج این شکست میتواند طغیان های کور علیه همه چیز و یا دپرسیون، بی افقی و پاسبیسم مطلق باشد. کسی که این شکست را تجربه کرده است اگر که دلایل آن را نفهمد یا از سر نفرت بحق اش از رژیم اسلامی طغیان میکند و یا اینکه راهی برای خروج از این بن بست نمیبیند، افسرده میشود و در خانه میماند.

با پوزش از ۲۴ ساعت تأخیر پیش آمده

اساسی سوسیالیسم انسان است، سوسیالیسم جنبش باز گرداندن اختیار به انسان است